

تحلیل بازنمایی مؤلفه‌های آزادی، عشق و رهایی از، از خودبیگانگی در شعر پایداری حمید سبزواری بر مبنای انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم

مرضیه ابراهیمی گونیانی^۱، مریم یوزباشی^۲، خدیجه بهرامی رهنما^۳

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: youzbashi.maryam@iau.ac.ir

چکیده

این مقاله با اتکا به چارچوب نظری انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، به بررسی چگونگی بازنمایی مؤلفه‌های آزادی، عشق و رهایی از از خودبیگانگی در شعر پایداری حمید سبزواری می‌پردازد. مسئله اصلی پژوهش آن است که این اشعار چگونه، فراتر از بازتاب ستیز با سلطه سیاسی و تاریخی، فرایند درونی رهایی انسان از ترس، انفعال، خودباختگی و گسست وجودی را نیز صورت‌بندی می‌کنند. اهمیت این مطالعه از آن‌جا ناشی می‌شود که بخش عمده پژوهش‌های پیشین، بیش از همه بر ابعاد سیاسی، تاریخی، ایدئولوژیک و زبانی شعر سبزواری متمرکز بوده و ظرفیت‌های روان‌شناختی و انسان‌شناختی آن کمتر در قالب یک الگوی نظری منسجم تحلیل شده است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها بر پایه گزینش و تحلیل ابیات برجسته شعر پایداری سبزواری، با تکیه بر مفاهیم محوری فروم، از جمله آزادی مثبت، عشق بارور، کنش مسئولانه، غلبه بر انفعال و رهایی از از خودبیگانگی، بررسی شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که آزادی در این اشعار صرفاً به معنای رهایی از سلطه و استبداد نیست، بلکه عمدتاً در هیئت آگاهی، انتخاب اخلاقی، تعهد اجتماعی و مشارکت فعال در سرنوشت جمعی بازنمایی می‌شود. همچنین عشق در منظومه شعری سبزواری ماهیتی اجتماعی، آرمان‌مدار و ایثارگرانه دارد و با همبستگی، دفاع از مظلوم، وفاداری به ارزش‌های دینی و ملی و پاسداشت کرامت انسانی پیوند می‌یابد. در برابر، از خودبیگانگی در صورت‌هایی چون ترس، عافیت‌طلبی، خیانت، سلطه‌پذیری و انفعال نمود می‌یابد. بر این اساس، شعر پایداری سبزواری افزون بر کارکرد حماسی و سیاسی، واجد ظرفیتی عمیق برای بازنمایی انسان آگاه، مسئول، معناگرا و رهایی‌جو است.

کلیدواژگان: حمید سبزواری، ادبیات پایداری، اریک فروم، آزادی مثبت، عشق بارور، از خودبیگانگی



شیوه استناددهی: ابراهیمی گونیانی، مرضیه، یوزباشی، مریم، و بهرامی رهنما، خدیجه. (۱۴۰۴). تحلیل بازنمایی مؤلفه‌های آزادی، عشق و رهایی از، از خودبیگانگی در شعر پایداری حمید سبزواری بر مبنای انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۳(۳)، ۳۰-۱.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۳ آبان ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۰ آبان ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ آذر ۱۴۰۵

The Treasury of Persian Language and Literature

An Analysis of the Representation of Freedom, Love, and Liberation from Alienation in Hamid Sabzevari's Resistance Poetry Based on Erich Fromm's Psychoanalytic Humanism

Marzieh Ebrahimi Gouniani¹, Maryam Youzbashi^{1*}, Khadijeh Bahrami Rahnama¹

1. Department of Persian Language and Literature, Yl.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

*Corresponding Author's Email: youzbashi.maryam@iau.ac.ir

Abstract

Drawing on the theoretical framework of Erich Fromm's psychoanalytic humanism, this article examines the representation of freedom, love, and liberation from alienation in the resistance poetry of Hamid Sabzevari. The central research problem concerns how these poems, beyond reflecting resistance to political and historical domination, also articulate the inner process through which human beings liberate themselves from fear, passivity, self-loss, and existential disconnection. The significance of this study stems from the fact that most previous research has primarily focused on the political, historical, ideological, and linguistic dimensions of Sabzevari's poetry, whereas its psychological and anthropological capacities have received comparatively less attention within a coherent theoretical framework. The study employs a descriptive-analytical method, and the data are examined through the selection and analysis of prominent verses from Sabzevari's resistance poetry in light of Fromm's key concepts, including positive freedom, productive love, responsible action, overcoming passivity, and liberation from alienation. The findings indicate that freedom in these poems is not confined to liberation from domination and tyranny; rather, it is predominantly represented in the forms of awareness, moral choice, social commitment, and active participation in collective destiny. Likewise, love in Sabzevari's poetic system possesses a social, ideal-oriented, and self-sacrificial character and is associated with solidarity, the defense of the oppressed, fidelity to religious and national values, and the preservation of human dignity. By contrast, alienation manifests itself in such forms as fear, complacency, betrayal, submission to domination, and passivity. Accordingly, in addition to its epic and political functions, Sabzevari's resistance poetry possesses a profound capacity for representing the conscious, responsible, meaning-oriented, and liberation-seeking human being.

Keywords: *Hamid Sabzevari, resistance literature, Erich Fromm, positive freedom, productive love, alienation*



How to cite: Ebrahimi Gouniani, M., Youzbashi, M., & Bahrami Rahnama, K. (2025). An Analysis of the Representation of Freedom, Love, and Liberation from Alienation in Hamid Sabzevari's Resistance Poetry Based on Erich Fromm's Psychoanalytic Humanism. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 3(3), 1-30.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2025

Revise Date: 04 November 2025

Accept Date: 11 November 2025

Initial Publish: 21 September 2026

Final Publish: 22 November 2026

مقدمه

ادبیات مقاومت در حوزه مطالعات ادبی معاصر، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بازتاب رابطه متقابل انسان، قدرت، ایدئولوژی و تاریخ به‌شمار می‌آید؛ عرصه‌ای که در آن متن ادبی از سطح روایت رخدادهای سیاسی و اجتماعی فراتر می‌رود و به بازنمایی ساختارهای ذهنی، عاطفی و هویتی سوژه تاریخی می‌پردازد. در این میان، شعر مقاومت و انقلاب اسلامی در ایران، به‌ویژه در آثار شاعرانی چون حمید سبزواری، نه فقط حامل مضامین حماسی، دینی و اعتراضی است، بلکه بازتاب‌دهنده نوعی انسان‌شناسی اجتماعی و اخلاقی نیز هست که در آن مفاهیمی چون آزادی‌خواهی، تعهد جمعی، ظلم‌ستیزی، ایثار و رهایی از انفعال حضوری پررنگ دارند. با وجود جایگاه برجسته سبزواری در شکل‌گیری گفتمان شعر انقلاب و ادبیات پایداری، بسیاری از پژوهش‌ها بیشتر بر مضامین سیاسی، تاریخی و زبانی آثار او تمرکز داشته‌اند و ابعاد روان‌شناختی و انسان‌شناختی شعر وی، به‌ویژه در نسبت با نظریه‌های معاصر، کمتر به‌گونه‌ای روشمند بررسی شده است. از این‌رو، پرداختن به لایه‌های درونی‌تر معنای مقاومت در شعر او، ضرورتی پژوهشی می‌یابد؛ زیرا می‌تواند نشان دهد که این اشعار چگونه فراتر از دعوت به مبارزه بیرونی، به ساختن انسانی آگاه، مسئول و رها از خودبیگانگی نیز می‌اندیشند.

بر این اساس، آرای اریک فروم، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان انسان‌گرایی و روان‌کاوی اجتماعی، چارچوبی مناسب برای تحلیل چنین ابعادی فراهم می‌آورد. مفاهیمی چون آزادی مثبت، عشق بارور، رهایی از ازخودبیگانگی، غلبه بر انفعال، خودآگاهی و ترجیح «بودن» بر «داشتن»، از جمله مؤلفه‌هایی هستند که می‌توانند در خوانش اشعار حمید سبزواری، به‌ویژه در بازنمایی سوژه انقلابی، کارآمد واقع شوند. مسئله اصلی این پژوهش آن است که اشعار سبزواری چگونه و تا چه اندازه، افزون بر بازتاب مبارزه با سلطه بیرونی، فرآیند درونی رهایی انسان از

ترس، انزوا، وابستگی و ازخودبیگانگی را نیز صورت‌بندی می‌کنند. از این منظر، مقاله حاضر می‌کوشد با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با اتکا به چارچوب نظری فروم، نشان دهد که گفتمان مقاومت در شعر حمید سبزواری صرفاً گفتمانی سیاسی و حماسی نیست، بلکه واجد بنیان‌های عمیق انسانی، اخلاقی و اجتماعی است و از رهگذر آن، الگویی از انسان متعهد، کنشگر و رهایی‌جو ترسیم می‌شود.

ادبیات مقاومت، به‌مثابه یکی از وجوه برجسته بیان تجارب زیسته جوامع در مواجهه با ساختارهای ستم و استثمار، همواره بستری غنی برای واکاوی ابعاد پیچیده روان‌شناختی کنش جمعی و فردی فراهم آورده است. اشعار حمید سبزواری، به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین صداها در شعر انقلاب و دفاع مقدس در ایران، سرشار از مضامینی است که بازتاب‌دهنده سازوکارهای روانی مقاومت، تلاش برای دستیابی به آزادی و رهایی از انقیاد ایدئولوژیک و اجتماعی است. در این میان، نظریات انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، به‌ویژه مفاهیم بنیادین «آزادی مثبت» که بر توانایی شکوفایی، خلاقیت و تحقق خویش از طریق کنش ارادی و مسئولانه تأکید دارد، «عشق بارور» که عشق را نه به‌مثابه وابستگی منفعلانه، بلکه به‌عنوان فعالیتی متعهدانه، مراقبت‌گر و زندگی‌بخش تعریف می‌کند، و مفهوم «ازخودبیگانگی» که به گسست فرد از خود، جامعه و طبیعت اشاره دارد، چارچوبی تحلیلی قدرتمند برای فهم عمیق‌تر این آثار ادبی ارائه می‌دهند. با این حال، فقدان مطالعات نظام‌مند که به‌طور صریح و مستند، این مؤلفه‌های نظری را در تحلیل اشعار سبزواری به کار گیرد، همچنان احساس می‌شود و این امر، امکان درک کامل ابعاد روان‌شناختی مقاومت و آرمان‌خواهی متجلی در این اشعار را محدود می‌سازد.

این پژوهش درصدد است تا این شکاف نظری را با ارائه تحلیلی تطبیقی، پر کند. هدف اصلی، بررسی چگونگی تجلی مفاهیم «آزادی مثبت»، «عشق بارور» و «رهایی از ازخودبیگانگی» در اشعار

حماسی حمید سبزواری است. سؤال محوری این تحقیق آن است که آیا می‌توان اشعار سبزواری را، در پرتو نظریات فروم، به‌عنوان متونی تفسیر کرد که نه تنها بازتاب‌دهنده مبارزه با ستم بیرونی، بلکه تبیین‌گر فرایندهای درونی رهایی از انفعال، خودباختگی و انزوای وجودی هستند؟ به عبارت دیگر، این پژوهش می‌کوشد تا نشان دهد چگونه اشعار سبزواری، با ترسیم تقابل میان نیروهای مخرب «ازخودبیگانگی» و پتانسیل «آزادی مثبت» و «عشق بارور»، الگویی از مقاومت انسانی و تحقق خویش را در متن مبارزات اجتماعی و سیاسی ارائه می‌دهد. در این راستا، ابیات منتخب سبزواری بر اساس معیارهای نظری فروم طبقه‌بندی و تحلیل شده تا پیوند میان سازوکارهای روان‌شناختی مقاومت و جهان‌بینی انسان‌گرایانه شاعر آشکار گردد.

پیشینه پژوهش

مطالعات متعددی به تحلیل اشعار حمید سبزواری از جنبه‌های مختلف ادبی، اجتماعی و سیاسی پرداخته‌اند. در حوزه مطالعات ادبی، پژوهش‌هایی چون «بررسی تطبیقی اشعار حمید سبزواری با شاعران مقاومت (۱)» به تحلیل مضامین مشترک و تکنیک‌های شعری سبزواری در مقایسه با دیگر شاعران این حوزه پرداخته‌اند، اما فاقد رویکرد روان‌شناختی عمیق هستند. همچنین، مقاله «بازتاب مفاهیم انقلابی در اشعار حمید سبزواری (۲)» به بررسی محتوای ایدئولوژیک اشعار پرداخته، اما تحلیل روان‌شناختی آن محدود است. در زمینه مطالعات روان‌شناختی، تحقیقاتی مانند «انسان‌گرایی در روان‌شناسی قرن بیستم (۳)» به معرفی نظریات اریک فروم پرداخته‌اند، اما ارتباط مستقیمی با تحلیل ادبی اشعار سبزواری برقرار نکرده‌اند. پژوهش حاضر با ارائه تحلیلی تطبیقی و نظام‌مند بر مبنای نظریات اریک فروم، تلاش دارد تا خلأ موجود در پیوند میان این دو حوزه مطالعاتی را پر کند و تفسیری نو از اشعار سبزواری در چارچوب انسان‌گرایی روان‌کاوانه ارائه دهد.

اشعار حمید سبزواری در منظومه ادبیات مقاومت و پایداری، صرفاً بازتابی از رخدادهای سیاسی و اجتماعی معاصر نیست، بلکه تبلور نوعی آگاهی تاریخی، اخلاقی و انسان‌گرایانه است که می‌توان آن را بر پایه آرای اریک فروم به صورت عمیق‌تری تبیین کرد. در این چارچوب، مؤلفه‌هایی چون آزادی مثبت، رهایی از ازخودبیگانگی و عشق بارور در ساختار معنایی و گفتمان شعری سبزواری حضوری برجسته دارند؛ بدین معنا که شاعر، انسان را موجودی منفعل و تسلیم‌پذیر تصویر نمی‌کند، بلکه او را به مثابه سوژه‌ای مسئول، آگاه و متعهد در برابر سرنوشت فردی و جمعی بازمی‌نمایاند. از منظر فروم، آزادی راستین هنگامی تحقق می‌یابد که فرد از انقیاد ترس، سلطه و بی‌هویتی رها شود و به کنشگری خلاق و مسئولانه دست یابد؛ همین معنا در شعر سبزواری در قالب دعوت به بیداری، مقاومت، ایثار و پایداری اجتماعی متجلی می‌شود. همچنین، عشق در این اشعار نه احساسی فردی و صرفاً عاطفی، بلکه نیرویی سازنده و جمعی است که در پیوند با مردم، میهن، ایمان و آرمان‌های انسانی معنا می‌گیرد. از این رو، شعر سبزواری را می‌توان گونه‌ای از ادبیات مقاومت دانست که علاوه بر کارکرد حماسی و تاریخی، واجد ظرفیتی ژرف برای تحلیل روان‌شناختی فرایند گذار انسان از انفعال، یأس و ازخودبیگانگی به سوی آگاهی، تعهد و رهایی است.

اریک فروم (۱۹۰۰-۱۹۸۰) از برجسته‌ترین متفکران مکتب انسان‌گرایی روان‌کاوانه است که با تلفیق روان‌کاوی، جامعه‌شناسی و فلسفه انتقادی، کوشید شخصیت انسان را در پیوند با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و تاریخی تبیین کند. تجربه‌های زیسته او در فضای متشنج خانوادگی، بحران‌های ناشی از جنگ جهانی اول و سپس مهاجرت در پی قدرت‌گیری نازیسم، نقشی اساسی در شکل‌گیری دغدغه‌های فکری‌اش درباره آزادی، اضطراب، سلطه و ازخودبیگانگی ایفا کرد. فروم پس از تحصیل در دانشگاه هایدلبرگ و دریافت دکترای جامعه‌شناسی، با محافل فکری مکتب

فرانکفورت پیوند یافت و در آثار خود، بنیانی نظری برای نقد انسان مدرن و امکان بازسازی جامعه سالم فراهم آورد. آثار اریک فروم گستره‌ای میان‌رشته‌ای از روان‌کاوی، فلسفه اجتماعی، اخلاق، دین، نقد فرهنگ و تحلیل مناسبات انسان مدرن را دربرمی‌گیرد و از همین رو او را باید از اثرگذارترین متفکران قرن بیستم در پیوند دادن روان‌شناسی با مسائل تمدنی و اجتماعی دانست. بخش عمده نوشته‌های او نخست به زبان انگلیسی در ایالات متحده منتشر شد و سپس به زبان‌های گوناگون، از جمله فارسی، راه یافت. در میان مهم‌ترین آثار فروم می‌توان به کتاب‌هایی چون گریز از آزادی، انسان برای خویشتن، روان‌کاوی و دین، زبان از یاد رفته، جامعه سالم، هنر عشق ورزیدن، رسالت زیگموند فروید، ذن بودیسم و روان‌کاوی، برداشت مارکس از انسان، دل آدمی، انقلاب امید، بحران روان‌کاوی، آناتومی ویران‌سازی انسان و داشتن یا بودن اشاره کرد؛ آثاری که هر یک به نحوی به تبیین رابطه فرد و جامعه، مسئله آزادی، ازخودبیگانگی، عشق، اقتدار، ویرانگری و امکان تحقق انسان اصیل می‌پردازند. نثر روشن و استدلال‌پردازی منسجم فروم سبب شد آثار او، افزون بر جامعه دانشگاهی، در میان مخاطبان عام نیز با استقبال گسترده روبه‌رو شود و به‌ویژه در فضای فکری معاصر ایران از طریق ترجمه‌های متعدد مترجمانی چون عزت‌الله فولادوند، اکبر تبریزی، آرسن نظریان، ابراهیم امانت، فرید جواهرکلام و دیگران، حضوری مؤثر در حوزه‌های روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، الهیات و نقد فرهنگی پیدا کند.

در منظومه فکری اریک فروم، نظریه‌پردازی درباره انسان بر بنیاد تلفیقی خلاق از روان‌کاوی، جامعه‌شناسی و فلسفه انتقادی استوار است؛ به‌گونه‌ای که او با فاصله‌گیری از جبرگرایی زیست‌شناختی فرویدی و در عین بهره‌گیری از برخی مبانی روان‌کاوی، به تبیین شخصیت انسان در پیوندی عمیق با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، تاریخی و فرهنگی می‌پردازد. فروم، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های مارکس و نیز با نگاهی انتقادی به جامعه صنعتی و

نظام‌های اقتدارگرا، بر آن است که انسان نه صرفاً محصول غرایز تغییرناپذیر و نه به‌طور کامل مخلوق نیروهای بیرونی، بلکه موجودی برخوردار از ظرفیت‌های درونی برای رشد، آگاهی، انتخاب، عدالت‌خواهی و خودتحقق‌بخشی است. محور اصلی اندیشه او را نوعی انسان‌گرایی هنجاری تشکیل می‌دهد که در آن، هدف نهایی زندگی انسان، شکوفاسازی استعدادهای بالقوه، دستیابی به آزادی اصیل، غلبه بر ازخودبیگانگی و بنیان‌گذاری جامعه‌ای سالم بر پایه عشق، امید، مسئولیت و حقیقت است. از دیدگاه فروم، هرچند افراد در درون یک فرهنگ واجد نوعی منش اجتماعی مشترک‌اند، اما هر انسان در عین حال هویتی یگانه و غیرقابل تقلیل دارد؛ ازاین‌رو، ناتوانی در تحقق قابلیت‌های اصیل انسانی و سقوط در انفعال، وابستگی و بیگانگی از خویشتن، زمینه بروز بحران‌های روانی و اجتماعی را فراهم می‌سازد. «فروم در این امیدواری خود که بشریت به حالتی از تشخیص توانایی‌های بالقوه خود برای رشد و یکپارچگی کامل و هماهنگ خواهد رسید، پابرجا بود؛ اگرچه از شکست فعلی ما در رسیدن به این هدف غمگین شده بود. او اعتقاد نداشت که ما ذاتاً خوب هستیم یا بد، بلکه به نظر او ما اگر در رشد و نمو کاملاً شکست بخوریم، بد خواهیم شد. تنها راهی که ما می‌توانیم با دیگران و با خودمان متفق باشیم، به‌کارگیری سازنده و کامل توانایی‌های ماست. راه دیگری برای رسیدن به هماهنگی کامل وجود ندارد. هیچ‌یک از بازده‌ها - خوبی یا بدی، ارضا یا ناکامی، هماهنگی یا اغتشاش - از پیش تعیین‌شده نیست، چه از سوی جامعه و چه به‌وسیله ماهیت انسان. تنها توان بالقوه، برای خوبی یا شکوفایی وجود دارد، بقیه به خود ما بستگی دارد. این خوش‌بینی فروم بود که به او اجازه می‌داد امیدوار باشد که ما انتخاب درستی را خواهیم کرد.» (4)

از منظر فروم، فرهنگ یکی از بنیادی‌ترین عوامل شکل‌دهنده شخصیت است؛ زیرا هر جامعه برای تداوم و کارکرد مؤثر خود، ناگزیر نوعی «منش اجتماعی» در افراد پدید می‌آورد که آنان را با

الزامات ساختاری آن جامعه سازگار سازد. بر این اساس، فرآیند جامعه‌پذیری، به‌ویژه در دوران کودکی، افراد را به‌سوی الگوهای رفتاری‌ای سوق می‌دهد که پاسخ‌گوی نیازهای نظام مسلط باشد؛ چنان‌که در جوامع سرمایه‌داری، منش انسان اغلب در جهت مصرف‌گرایی، انطباق‌پذیری و بازتولید منطق کالا شکل می‌گیرد. با این همه، فروم هر جامعه‌ای را که از تأمین نیازهای اصیل انسانی ناتوان باشد، جامعه‌ای بیمار می‌داند و با رویکردی امیدمحور، بر امکان برساختن نظامی اجتماعی تأکید می‌ورزد که در آن رشد، آزادی و شکوفایی انسان مجال تحقق یابد. «فروم چنین جامعه‌ای را سوسیالیسم اجتماع‌طلب انسان‌گرا می‌داند و آن را به‌عنوان جهانی توصیف می‌کند که عشق، برادری و همبستگی مشخصه تمامی روابط انسان‌هاست و جهت‌گیری سازنده می‌تواند به حداکثر رشد خود برسد، به‌طوری که تمام احساس‌های تنهایی، بی‌اهمیتی و ازخودبیگانگی از بین می‌رود. به ادعای فروم، آینده تمدن بستگی به این دارد که چگونه و به چه سرعتی ما می‌توانیم چنین جامعه‌ای را ایجاد کنیم. (3)»

در منظومه نظری اریک فروم، مسئله بنیادی وجود انسان در تعارض میان «آزادی» و «امنیت» صورت‌بندی می‌شود؛ بدین معنا که انسان مدرن، هرچند در مسیر تحولات تاریخی، به‌ویژه پس از رنسانس و اصلاح دینی، از قید وابستگی‌های سنتی و ساختارهای ثابت اجتماعی رها شده است، اما این رهایی هم‌زمان او را با احساس‌هایی چون تنهایی، بی‌پناهی، پوچی و ازخودبیگانگی مواجه ساخته است. فروم با رویکردی روان‌کاوانه اجتماعی، این وضعیت را نه صرفاً حاصل تحولات درونی روان، بلکه پیامد دگرگونی در مناسبات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی می‌داند؛ از همین‌رو، در تحلیل او، انسان جدید برای گریز از اضطراب ناشی از آزادی، به سازوکارهایی چون خودکامگی، ویرانگری و همرنگی بی‌اراده با جمع پناه می‌برد؛ سازوکارهایی که در ظاهر امنیت می‌آفرینند، اما در واقع به تضعیف فردیت اصیل و استقرار «خود

کاذب» می‌انجامد. فروم همچنین در تبیین رشد شخصیت، رابطه کودک و والدین را بازتابی از همین دیالکتیک آزادی و وابستگی می‌شمارد و بر این باور است که تنها رابطه مبتنی بر عشق، احترام و توازن میان امنیت و مسئولیت می‌تواند زمینه‌ساز رشد سالم شخصیت شود. در مجموع، اندیشه فروم بر این اصل استوار است که شخصیت انسان در تعامل متقابل با جامعه شکل می‌گیرد و کیفیت این شکل‌گیری به ساختار اقتصادی و فرهنگی جامعه وابسته است؛ چنان‌که در جوامع سرمایه‌داری، تأکید افراطی بر فردگرایی و منطق کالایی، اغلب به تشدید انزوا و ازخودبیگانگی می‌انجامد. از این منظر، فروم می‌کوشد با طرح نوعی انسان‌گرایی انتقادی، امکان بازسازی جامعه‌ای سالم را مطرح کند که در آن آزادی، عشق، پیوند انسانی و شکوفایی استعدادهای فردی در تعادلی سازنده قرار گیرند. «فرض این بود که رفاه مادی و آسایش همگانی سبب شادکامی عمومی می‌شود. تثلیث تولید نامحدود، آزادی مطلق و شادکامی همگان، هسته مذهب جدیدی را تشکیل داد. "بهشت خاکی پیشرفت" می‌رفت تا جای بهشت موعود خداوند را بگیرد... این رؤیا که ما حاکم مستقل بر زندگی خود هستیم، هنگامی پایان یافت که دریافتیم در ماشین دیوان‌سالاری مهره‌ای بیش نیستیم. (5)»

اریک فروم در تئوری آزادی و امنیت به تعریف انواع آزادی و ارتباط آن با امنیت درونی، فردیت و تنهایی انسان می‌پردازد؛ مسائلی که از کودکی با آدمی همراه‌اند. بر اساس نظریه اریک فروم، چنانچه راه‌گزینی از این جدال نیابد، او را به انزوا می‌کشانند. اریک فروم، یکی از راه‌های چیره شدن بر وحشت تنهایی را خودانگیختگی و مهم‌ترین عنصر خودانگیختگی را عشق می‌داند و مختصات و ویژگی‌های عشقی را برمی‌شمرد که آزادی انسان‌ها را به خطر نینداخته و علاوه بر آن، از امنیت‌شان نمی‌کاهد و این‌گونه دو مقوله آزادی و امنیت را با هم آشتی می‌دهد. با همه آنچه که از احساس تنهایی و دوری از آن به‌وسیله همزیستی و

همرنگی ماشینی با دیگران، جهت تأیید هویت و احساس ایمنی از شک و اضطراب ناشی از تنهایی گفته شد، در نظر فروم آدمی در خلال این هم‌رنگی با افکار عمومی، شخصیت خودش را هم براساس پسند دیگران بنا نهاده و مانند کالا در بازار عرضه می‌دارد و «مهم‌ترین و مخرب‌ترین صورت این وضع، یعنی آلت قرار دادن دیگران و بیگانگی در رابطه شخص با خودش به ظهور می‌رسد. آدمی فقط کالا نمی‌فروشد، بلکه خودش را نیز می‌فروشد و خویشتن را کالا احساس می‌کند. آن‌که از زور و بازو نان می‌خورد، نیروی جسمانی خویش، و کسانی چون بازرگانان و پزشکان و کارمندان دفتری "شخصیت" خود را می‌فروشند. برای فروش محصولات یا خدمات خود، دسته‌ای ناگزیر باید «شخصیتی» خوشایند و صفاتی چون انرژی و ابتکار یا هر نکته دیگری که شغل مورد نظر ایجاب می‌کند، دارا باشد. (6)»

اریک فروم در ابتدا به بیان مسئله آزادی و حیاتی بودن آن می‌پردازد و اذعان می‌دارد که همان‌گونه که گرسنگی منجر به مرگ می‌گردد، نتیجه احساس تنهایی و جدایی کامل، پریشانی روانی است. (6) مسئله اصلی که فروم بر آن تأکید دارد این است که هرچه آدمی بیشتر از قید یکی بودن بدوی با مردم دیگر و طبیعت آزاد گردد و صورت فرد باید بیشتر خود را با این انتخاب روبه‌رو خواهد دید که ناگزیر است با مولد سیره‌ی قابل‌خویشتن را به عشق و کار این وسیله با عالم متحد شود، یا در پی نوعی ایمنی رود که محصول بستگی‌هایی به دنیاست که نمری جز معدوم کردن آزادی به بار نمی‌آورند. (6)

فروم به توضیح سیر تفرد از کودکی می‌پردازد و بیان می‌دارد که چگونه آدمی از ابتدای تولد، با قطع بند ناف و با استقلال از تن مادر، سیر تفرد جسمی و روانی خود را آغاز می‌کند و آرام‌آرام با به‌دست آوردن آزادی بیشتر، امنیت را از دست می‌دهد و به همین خاطر برای به‌دست آمدن امنیت، جنبش‌هایی در درون او پدید می‌آید که بتواند او را بر این احساس تنهایی پیروزی بخشد. اما

این جنبش‌ها کیفیت تسلیم به خود می‌گیرد؛ چون بازگشت به امنیت قبل از آزادی برای آدمی ممکن نیست. فروم از این جنبش‌ها با عنوان سازوکارهای گریز نام می‌برد و آن‌ها را این‌گونه دسته‌بندی می‌کند. الف) قدرت‌گرایی: فروم این سازوکار را با عبارت تلاش برای تسلیم یا تسلط تعریف می‌کند و تلاش‌های مازوخیسمی و سادیسمی را در درجات مختلف، چه در نورونیک‌ها و چه در افراد بهنجار، نمونه‌ای از قدرت‌گرایی می‌داند.

ب) تخریب: این حس نیز در حالت غیرقابل تحمل ناتوانی و تجرد فرد ریشه دارد. تخریب دنیای برون، راه گریز از احساس ناتوانی در برابر آن پنداشته می‌شود. البته شک نیست که وقتی جهان را برانداختیم، باز به تنهایی و تجرد گرفتار می‌شویم، ولی تجردی پرشکوه که در آن دیگر چیزی وجود ندارد که ما را در هم بگوید؛ ته‌دء عالم آخرین و مترحانه‌ترین تلاش برای برکنار ماندن از خردشدن است. (6)

از مهم‌ترین امتیازهای نظریه اریک فروم، تأکید بر پیوند متقابل ساختار روانی انسان با بسترهای اجتماعی، فرهنگی و تاریخی است؛ رویکردی که با فراتر رفتن از روان‌کاوی کلاسیک، امکان تبیین بحران‌های انسان معاصر را در نسبت با «جامعه بیمار» فراهم می‌سازد. همچنین، فروم با طرح مفاهیمی چون عشق بارور، جهت‌گیری ثمربخش و جامعه سالم، چشم‌اندازی هنجاری و امیدبخش برای رهایی انسان از ازخودبیگانگی، فردگرایی افراطی و ناامنی روانی ارائه می‌کند. افزون بر این، محوریت عشق در منظومه فکری او سبب شده است که نظریه وی، ضمن برخورداری از ظرفیت تبیینی، واجد بُعدی اخلاقی و انسان‌گرایانه نیز باشد و به‌منزله الگویی برای بازاندیشی در رابطه انسان، جامعه و ارزش‌های معنوی تلقی شود.

«شاید بیش از هر نظریه‌پرداز دیگر، او ما را از اثرات متقابل و مداوم عوامل اجتماعی، اقتصادی و روان‌شناختی بر ماهیت انسان آگاه کرده است. اعم از این‌که تعبیر و تفسیرهای ویژه او معتبر

باشند یا نه، او به ما نشان داده است که یک انسان محصول انحصاری یک مجموعه منفرد از نیروها نیست، بلکه حاصل اثرات متقابل نیروها و رویدادهای گوناگون است. او ما را وادار کرده است تا فراتر از مرزهای یک رشته علمی برویم و به طور مداوم ما را برانگیخته است تا به تکامل یک جامعه انسانی تر تحقق ببخشیم و به پیامدهای ناگوار عدم انجام چنین کاری اشاره کرده است. بدین ترتیب، تلاش‌های او، هر اثری که داشته باشد، به فراسوی روان‌کاوی یا روان‌شناسی گسترش یافته و طیف وسیعی از مسائل اجتماعی را که مورد توجه همگان است، دربرگرفته است. (3) «وی بر اساس «اصول اخلاقی اومانیستیک که در آن «خوب» مترادف چیزی است که برای انسان خوب باشد و «بد» آن چیزی است که برای انسان بد باشد، توصیه می‌کند که برای درک و تشخیص آنچه برای انسان خوب است باید با طبع آدمی آشنا باشیم. اصول اومانیستیک دانش عملی «هنر زیستن» است. (7)»

از دیدگاه اریک فروم، دین صرفاً یک نهاد اعتقادی تاریخی نیست، بلکه نیازی پایدار و همگانی در حیات فردی و جمعی انسان به‌شمار می‌رود؛ زیرا هر جامعه برای جهت‌بخشی به زندگی، به نظامی مشترک از معنا، ایمان و ارزش نیازمند است. همچنین، تأکید فروم بر عشق‌ورزی، نیازهای بنیادین انسان و نسبت متوازن میان پیوند اجتماعی و حفظ فردیت، ظرفیت بالایی برای انطباق نظریه او با بافت‌های فرهنگی و نیز تقویت رابطه درمانگر - مراجع فراهم می‌آورد. از این منظر، اهمیت فروم در روان‌شناسی معاصر تنها به ارائه یک نظریه شخصیت محدود نمی‌شود، بلکه در گشودن افقی فلسفی و انسان‌گرایانه برای فهم شخصیت و فرایند درمان نیز آشکار می‌گردد.

با وجود اهمیت و نفوذ گسترده آرای اریک فروم در روان‌کاوی اجتماعی و انسان‌گرایی انتقادی، نظریه او با نقدهای جدی نیز روبه‌رو شده است. نخست آن‌که دستگاه مفهومی فروم، به سبب نزدیکی آشکار به تأملات فلسفی و اخلاقی، در بسیاری از موارد

از دقت تجربی و ابطال‌پذیری علمی فاصله می‌گیرد و همین امر سنجش‌پذیری فرضیه‌های او را دشوار می‌سازد؛ به‌ویژه آن‌که اتکای وی به شواهد بالینی محدود، مطالعات موردی اندک و داده‌های غیرقابل تکرار، اعتبار تجربی نظریه او را کاهش داده است. افزون بر این، برخی از مفاهیم کلیدی فروم، مانند منش اجتماعی، طبع انسانی و نیازهای وجودی، با ابهام مفهومی و مرزهای تعریفی نامشخص همراه‌اند و همین امر امکان عملیاتی‌سازی و آزمون تجربی آن‌ها را محدود می‌کند. از سوی دیگر، منتقدان بر این باورند که فروم، با وجود بهره‌گیری از فروید، یونگ و هورنای کمتر با تحولات متأخر روان‌کاوی و روان‌شناسی شخصیت وارد گفت‌وگویی نظام‌مند شده است. همچنین، پیشنهاد او مبنی بر ضرورت انطباق نظام اجتماعی و اقتصادی با «طبیعت انسان»، به دلیل فقدان تعریفی روشن و دقیق از این طبیعت، با دشواری نظری روبه‌رو است. در نهایت، برخی ناقدان، نگاه فروم به انسان را بیش از اندازه خوش‌بینانه و آرمان‌گرایانه دانسته‌اند؛ زیرا این نگاه هرچند بر ظرفیت‌های انسان برای عشق، عقلانیت، عدالت و رشد تأکید می‌ورزد، در تبیین بسنده و واقع‌بینانه ابعاد تاریک رفتار انسانی، از جمله خشونت، سلطه، تجاوز و ویرانگری ساختاری، چندان کامیاب به نظر نمی‌رسد.

از منظر اریک فروم، فرایند رشد شخصیت در کودکی بازتابی فشرده از همان دیالکتیک بنیادینی است که در تاریخ انسان میان آزادی و امنیت جریان دارد؛ بدین معنا که کودک، هم‌زمان با حرکت به سوی استقلال و فردیت، با احساس‌هایی چون ناایمنی، انزوا و درماندگی نیز مواجه می‌شود و نوع رابطه او با والدین نقش تعیین‌کننده‌ای در چگونگی مواجهه با این وضعیت دارد. فروم در این چارچوب، سه الگوی اصلی رابطه والد - کودک را از یکدیگر متمایز می‌سازد: نخست، رابطه همزیستی که در آن کودک بدون دستیابی به استقلال واقعی، با «بلعیدن» دیگری یا «بلعیده شدن» توسط او، از اضطراب تنهایی می‌گریزد؛ الگویی که می‌تواند در

قالب گرایش‌های مازوخیستی وابستگی افراطی یا گرایش‌های سادیستی سلطه‌جویانه بروز یابد. دوم، رابطه کناره‌گیری - ویرانگری که بیانگر نوعی گسست عاطفی، فاصله‌گیری و واکنش‌های منفعلانه یا پرخاشگرانه در برابر سلطه والدین است و معمولاً در بستر روابط سرکوبگرانه و اقتدارآمیز شکل می‌گیرد. سوم، عشق، که از نظر فروم سالم‌ترین و مطلوب‌ترین شکل رابطه والد - فرزند به‌شمار می‌رود؛ زیرا در این الگو، والدین با حفظ توازن میان محبت، احترام، امنیت و مسئولیت، امکان رشد مثبت شخصیت، تقویت خودمختاری و شکل‌گیری هویت اصیل را برای کودک فراهم می‌سازند.

ادبیات پایداری: ادبیات پایداری یا مقاومت، به دلیل تازگی، نیازمند تعریف است. ادبیات مقاومت، ادبیاتی است که کلام ادبی را در خدمت تعالی انسان و دفاع از آرمان‌های متعالی وی، چون آزادگی و آزادی‌خواهی، ظلم‌ستیزی، عدالت‌جویی قرار می‌دهد. در واقع، ادبیات پایداری به مجموعه‌آثاری گفته می‌شود که: «از زشتی‌ها و پلشتی‌های بیداد داخلی یا تجاوزگر بیرونی، در همه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی با زبانی هنری سخن می‌گوید. برخی از این آثار، پیش از رخ نمودن فاجعه، برخی در میان جنگ یا پس از گذشت زمان به نگارش تاریخ آن می‌پردازد» (8).

ادبیات پایداری به شعرها، داستان‌ها، نمایش‌ها، سروده‌ها، ترانه‌ها و تصنیف‌هایی گفته می‌شود که در دوران خاصی از تاریخ ملتی یا قومی به‌وجود می‌آید و هدف آن ایجاد روحیه مبارزه و پایداری در مردم است. معمولاً این نوع آثار در دوره خاصی به‌وجود می‌آیند؛ اگر هنرمندانه طرح شوند، از حیطه تنگ ادبیات قومی و ملی بیرون می‌آیند و به‌صورت شاهکارهای ادبیات ماندگار می‌شوند. ادبیات مقاومت معمولاً به توصیف دل‌آوری‌ها و جدال‌ها و ازخودگذشتگی‌هایی می‌پردازد که ملتی یا قومی بر ضد ملتی یا قوم دیگر که اغلب اشغالگر یا متجاوز است، از خود نشان می‌دهد. (9) «ادبیات دفاع مقدس به مجموعه‌آثاری گفته

می‌شود که درون‌مایه و موضوع آن‌ها به مسائل هشت سال جنگ و دفاع مقدس و پیامدها و تبعات آن برگردد. (10)»

عشق: عشق در لغت به معنای «به حد افراط دوست داشتن، دوستی مفرط و محبت تام (11)» است. در تأکید بر افراطی بودن و بیان پیچیدگی عاشق به معشوق گفته‌اند: «عشق زیادی دوست داشتن است و گفته شده که حیرت محب به محبوب است که در حب پیچیده شد. (12)» «برخی معتقدند ریشه واژه «عشق از عشقه گرفته شده و آن گیاهی است به نام لبلاب، چون بر درختی پیچد آن را بخشکانند. عشق صوری درخت جسم صاحبش را، خشک و زردرو می‌کند، اما عشق معنوی بیخ درخت هستی اعتباری عاشق را خشک سازد و او را از خود بمیراند. (13)» «فردوسی نیز که برای پاس‌داری از زبان فارسی از به‌کار بردن واژه‌های عربی آگاهانه و هوشمندانه خودداری می‌کند، اما واژه عشق را به‌آسانی و با انگیزه به‌کار می‌برد و با آن که آزادی سرایش به او توانایی می‌دهد که واژه دیگری را جایگزین عشق کند، واژه حب را به‌کار نمی‌برد. اگرچه تعریف دقیق لغت عشق، کاری بس دشوار است و نیازمند بحث‌های طولانی و دقیق است، اما جنبه‌های گوناگون آن را می‌توان از راه علوم مختلف مانند روان‌شناسی تشریح کرد. عشق، به‌عنوان یک احساس مثبت و نیروی بسیار قوی «دوست داشتن»، معمولاً در نقطه مقابل تنفر قرار می‌گیرد. عشق «احساسی عمیق، علاقه‌ای لطیف و یا جاذبه‌ای شدید است که محدودیتی در موجودات و مفاهیم ندارد و می‌تواند در حوزه‌هایی غیرقابل تصور ظهور کند. (5)» «در واقع، عشق را می‌توان یک احساس ژرف و غیرقابل توصیف انسانی دانست که فرد آن را در یک رابطه دوطرفه با دیگری تقسیم می‌کند. «عشق پیوسته همان‌گونه معنا شده است که انسان معنا شده است. هر نوع نگرش درباره ساختمان فیزیکی و درونی بشر می‌تواند نوع نگاه کردن به عشق را نیز مشخص نماید. عشق حد و مرز و تعریف ندارد و عشق ورزیدن هنری است که در آن احساس و سنت با هم آمیخته است. (14)»

درباره ماهیت روان‌شناختی عشق، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است. اریک فروم در کتاب انسان برای خویشتن تعریف بسیار جالبی از عشق دارد. او عشق را ترکیبی از چهار عنصر می‌داند: توجه، مسئولیت، احترام، معرفت. او می‌گوید: «هر جوشش علاقه و کشش و محبتی به طرف مقابل به معنای عشق ورزیدن نیست. بلکه این احساسات بیشتر مواقع ناشی از تنهایی و کمبود برآورده شدن میل جنسی است که منجر به ایجاد چنین کششی خواهند شد. (7)» از نظریه‌پردازان مشهور در زمینه روان‌شناختی عشق، استرنبرگ است که نظریه مثلثی عشق را مطرح و سه مؤلفه را برای عشق فرض نموده است. «این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: شهوت: احساس جذابیت فیزیکی همراه با کنش فیزیولوژی جذابیت جنسی و اشتغال ذهنی مثبت به معشوق. این بعد از عشق جنبه انگیزشی دارد. صمیمیت: احساس محبت و اظهار آن، علاقه، مراقبت، مسئولیت، همدلی و غمخواری نسبت به فردی که او را دوست دارد. صمیمیت جنبه هیجانی و عاطفی دارد.

تعهد: شامل تصمیم‌های خودآگاهانه و غیرخودآگاهانه‌ای می‌شود که فرد برای دوست داشتن دیگری اتخاذ و خود را متعهد به حفظ آن می‌کند. این حالت جنبه شناختی دارد. (15)» از دیگر نظریه‌پردازان هندریکس است که «هفت الگوی عشق را شرح می‌دهد (15)» و مزلو (۱۹۰۸-۱۹۷۰) نیز عقیده دارد «عشق حاصل ارضای نیازهای متقابل است. (16)»

آزادی: واژه آزادی به مفهوم مختلطی اشاره دارد که شامل مفاهیم پایه‌ای خودمختاری، حکومت بر خود و استقلال از یک سو، و توانایی کلی در انجام کارها، داشتن انتخاب‌های مختلف و توانایی کسب هدف‌ها از سوی دیگر است. داشتن انتخاب‌های مختلف در مورد انجام یک کار به این معنی است که اگر شخص بخواهد آن را انجام دهد، هیچ چیز نباید او را از انجام آن باز دارد و اگر نخواهد آن را انجام دهد، هیچ چیز نباید او را مجبور به انجام آن کند. حد بالای این قابلیت انتخاب این است که حتی عوامل درونی و روانی

نیز مانعی در انجام انتخاب ایجاد نکنند. میزان وجود این قابلیت انتخاب شخصی لزوماً ربط مستقیمی به خودمختاری حکومتی یک جامعه ندارد. آیزایا برلین (۱۹۰۹-۱۹۹۷) برای آزادی حدود ۲۰۰ تعریف را ادعا می‌کند. همین امر سبب شده است که تعریف دقیقی از آزادی ارائه نشود و به تبیین مصادیق آن اکتفا شود. با این همه، می‌توان برای آزادی دو شاخصه مهم در نظر گرفت؛ یکی فقدان مانع است که این شاخصه در تعریف لغوی آزادی نیز نهفته است و دیگری امکان بروز و انجام خواست مورد نظر؛ چنان‌که انوری آزادی را عبارت از رها بودن از قیدوبند؛ نبودن مانع یا مزاحم برای انجام کاری می‌داند. وی همچنین آزادی را از منظر سیاسی، حق اقدام و انتخاب بدون فشار و دخالت دیگران؛ آزادی احزاب، آزادی مطبوعات، می‌داند. (17)

انسان: انسان در لغت، مردم، واحد و جمع و مؤنث در وی یکسان است. در اصل انس بود، الف و نون مزیدتان بدان ملحق شده، و این مأخوذ است از انس بالضم که به معنی الفت گرفتن و ظاهر شدن است. (18) «بعضی گفته‌اند که مأخوذ از نسیان است (19) همان‌طور که در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «عده‌ای گفته‌اند «انسان» از نسیان گرفته شده که خود نسیان در لغت‌نامه چنین ترجمه شده: نسیان به معنی بودن و خوگرفتن، الفت و ملاطفت داشتن و ضد توحش است؛ لذا یک مرحله بالاتر از بشر است؛ یعنی بشری که یک مرحله از کمال را پشت سر گذاشته و به همدمی و هم‌زیستی و همکاری خو گرفته است. انسان از ماده «انس» اسم جنس است. وجه نام‌گذاری انسان به خاطر زیادی انس او، و به جهت آن است که آفرینش او به گونه‌ای است که قوام زندگی او با انس با انسان‌های دیگر است. از این رو، انسان مدنی بالطبع می‌باشد. (20)» همچنین در تعریف عرفانی از انسان آمده است: «انسان نام است برای جسد معین و نفس معین که ساکن در آن جسد است و جسد و نفس دو جزء برای انسانند، یکی از آن دو جزء شریف است... یکی مانند درخت است و دیگری مانند

ثمره درخت، نفس راکب و جسد مرکوب است. (21) «در کلام الهی برای تعریف انسان آمده است: «انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج»؛ بیافریدیم ما این مردم را از نطفه‌ای آمیخته (انسان، ۲).

بحث و بررسی

– در دیار ما مگر شیطان حکومت می‌کند/ وای من جز نقش اهریمن نمی‌بینم چرا؟

(22)

در بیت فوق، تقابل نمادین «شیطان» و «اهریمن» با ارزش‌های انسانی، بیانگر اعتراض شاعر به سلطه نیروهایی است که آزادی، اختیار و اصالت وجودی انسان را تهدید می‌کنند. بر مبنای انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، کاربرد واژه «حکومت» را می‌توان نشانه غلبه ساختارهای اقتدارگرا و سلطه‌محوری دانست که فرد را از توانایی اندیشیدن، انتخاب آزادانه و تحقق خویش‌تن محروم می‌سازند و او را به وضعیت ازخودبیگانگی سوق می‌دهند. استفهام انکاری مصراع نخست، ضمن نفی مشروعیت وضع موجود، آگاهی انتقادی سوژه شاعر را آشکار می‌کند؛ آگاهی‌ای که از منظر فروم، نخستین مرحله گذار از «آزادی منفی»، یعنی رهایی از سلطه، به «آزادی مثبت»، یعنی فعلیت‌بخشیدن به استعدادها و کنش مسئولانه انسانی، به‌شمار می‌آید. همچنین، ترکیب عاطفی «وای من» و پرسش پایانی «چرا؟»، رنج روانی و اخلاقی انسان آگاه را در مواجهه با فراگیری شر و زوال ارزش‌های انسانی بازنمایی می‌کند. اگرچه مؤلفه عشق در این بیت به‌صراحت بیان نشده است، اعتراض شاعر به سلطه اهریمنی، به‌طور ضمنی از دغدغه او برای حفظ کرامت انسان و برقراری مناسباتی مبتنی بر همبستگی و عشق متعهدانه حکایت دارد؛ بنابراین، این بیت را می‌توان بازنمایی فشرده‌ای از آزادی‌خواهی، مقاومت در برابر اقتدار غیرانسانی و تلاش برای رهایی از ازخودبیگانگی در شعر پایداری سبزواری دانست.

– در ظلام شب خروش بام‌ها لرزه می‌افکند بر اندام‌ها/ نغمه الله اکبر می‌ربود/ خواب نوشین از سر خودکام‌ها (23)

در ابیات فوق، تقابل میان «ظلام شب» و «خروش بام‌ها» ساختاری نمادین پدید آورده است که در آن، تاریکی نمود سلطه سیاسی و انسداد آزادی و خروش جمعی مردم نشانه بیداری، مقاومت و حرکت به‌سوی رهایی است. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، «نغمه الله اکبر» صرفاً شعاری دینی نیست، بلکه بیانگر کنشی آگاهانه و جمعی است که افراد را از انفعال، ترس و احساس ناتوانی بیرون می‌آورد و با ایجاد همبستگی، آنان را به سوژه‌هایی مسئول و کنشگر تبدیل می‌کند؛ بنابراین، این حرکت را می‌توان نمود گذار از «آزادی منفی»، یعنی رهایی از سلطه خودکامگان، به «آزادی مثبت»، یعنی مشارکت فعال، آگاهانه و مسئولانه در ساختن سرنوشت جمعی دانست. همچنین، تکرار آوایی و هماهنگی واژگان «بام‌ها»، «اندام‌ها» و «خودکام‌ها»، فضای فراگیر اعتراض را برجسته ساخته و نشان می‌دهد که صدای مقاومت، مرزهای فردیت منزوی را درنوردیده و به اراده مشترک اجتماعی تبدیل شده است. در این میان، مؤلفه عشق در قالب عشق اجتماعی، همبستگی و احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت دیگران بازنمایی می‌شود؛ همان عشقی که در اندیشه فروم نیروی مولد برای غلبه بر جدایی و ازخودبیگانگی انسان است. از این‌رو، لرزه‌افکندن بر اندام خودکامان را می‌توان نتیجه بازیابی قدرت انسانی و تحقق «بودن» در برابر مناسبات سلطه‌محور تلقی کرد؛ فرایندی که در آن، انسان‌ها با پیوند آگاهانه و کنش جمعی، بر انزوای خویش غلبه می‌کنند و در مسیر آزادی، تحقق خویش‌تن و رهایی از ازخودبیگانگی گام برمی‌دارند.

– از هر گران نقش خیانت آشکار است/ انگشت ابلیس زمان هر سو به کار است (23)

در بیت فوق، شاعر با بهره‌گیری از نماد دینی «ابلیس» و نسبت‌دادن خیانت‌های اجتماعی و سیاسی به مداخله فراگیر او، تصویری از جامعه‌ای ارائه می‌دهد که در آن، نیروهای سلطه‌گر با گسترش فریب، فساد و بی‌اعتمادی، آزادی و اصالت انسانی را تهدید

می‌کنند. ترکیب «ابلیس زمان» را می‌توان استعاره‌ای از ساختارها و کنشگران اقتدارطلبی دانست که با تبدیل انسان به ابزار تحقق منافع خویش، زمینه‌های ازخودبیگانگی او را فراهم می‌آورند؛ وضعیتی که از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، به گسست فرد از خویشتن اصیل، دیگران و ارزش‌های انسانی می‌انجامد. کاربرد تعبیر فراگیر «هر سو» نیز نشان می‌دهد که خیانت، امری فردی و محدود نیست، بلکه در مناسبات اجتماعی نفوذ کرده و به سازوکاری مسلط تبدیل شده است؛ ازاین‌رو، افشای آن به‌وسیله شاعر را می‌توان نوعی آگاهی‌بخشی انتقادی و مقاومت در برابر سلطه غیرانسانی تلقی کرد. در این بیت، آزادی بیش از آنکه به‌صورت مستقیم مطرح شود، در قالب نفی نیروهای بازدارنده اختیار و استقلال انسان بازنمایی شده است و رهایی از ازخودبیگانگی نیز مستلزم شناخت و طرد همین مناسبات فریب‌کارانه و سلطه‌محور است. مؤلفه عشق نیز به‌طور ضمنی و از رهگذر تقابل با «خیانت» قابل دریافت است؛ زیرا در اندیشه فروم، عشق مولد بر مراقبت، مسئولیت، احترام و شناخت استوار است، حال آنکه خیانت و ابلیس‌گونه‌ی نشان‌دهنده فروپاشی این پیوندهای انسانی‌اند. بنابراین، بیت حاضر با افشای عوامل ضدانسانی، مخاطب را به بازیابی آگاهی، مسئولیت اخلاقی و همبستگی اجتماعی فرامی‌خواند و بدین‌سان، با مؤلفه‌های آزادی، عشق و رهایی از ازخودبیگانگی در چارچوب فکری فروم هم‌خوانی می‌یابد.

– جانان من! برخیز بر جولان برانیم/ زانجا به جولان تا خط لبنان برانیم/ آنجا که جولانگاه اولاد یهود است/ آنجا که قربانگاه از عتر صور صید است/ آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد/ آنجا که هر کویش غمی بنهفته دارد/ جانان من اندوه لبنان کشت ما را/ بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را/ جانان من برخیز باید بر جبل راند/ حکم است باید باره تا دشت امل راند/ ... باید از آل سامری

خیبر گرفتن/ مرحب، فکندن، خیبری دیگر گرفتن/ باید به مژگان رفت گرد از طور سینین/ باید به سینه رفت زینجا تا فلسطین(22) در بند فوق، خطاب عاطفی و مکرر «جانان من» عشق را از حوزه رابطه فردی فراتر می‌برد و آن را به عشقی اجتماعی، مسئولانه و معطوف به رنج انسان‌های دیگر تبدیل می‌کند؛ عشقی که با برداشت اریک فروم از «عشق مولد» – مبتنی بر مراقبت، مسئولیت، احترام و شناخت – هم‌خوانی دارد. افعال امری و حرکت‌آفرینی چون «برخیز»، «برانیم»، «باید... راند» و «باید... گرفتن»، سوژه منفعل را به کنشگری آگاه و متعهد بدل می‌سازند و از این منظر، بیانگر گذار از انفعال و احساس ناتوانی به «آزادی مثبت»، یعنی تحقق توانایی‌های انسانی از طریق مشارکت مسئولانه در سرنوشت جمعی‌اند. تکرار «آنجا» و تصویرهایی مانند «قربانگاه»، «صد شهید خفته» و «هر کویش غمی بنهفته» نیز جغرافیای لبنان و فلسطین را به فضای مشترک رنج و مقاومت تبدیل می‌کند و با برانگیختن همدلی، مرز میان «من» و «دیگری» را کاهش می‌دهد؛ ازاین‌رو، اندوه شاعر در تعبیرهای «اندوه لبنان کشت ما را» و «داغ دیر یاسین پشت ما را» نشانه خروج از فردگرایی منزوی و پیوند عاطفی با جامعه انسانی است. همچنین، احضار بینامتنی روایت‌های دینی و تاریخی در ترکیب‌هایی چون «آل سامری»، «خیبر»، «مرحب» و «طور سینین»، مبارزه معاصر را در امتداد الگوی اسطوره‌ای از تقابل حق و سلطه قرار می‌دهد؛ هرچند تعبیر «اولاد یهود» در این بافت حماسی باید ناظر به نیروهای اشغالگر مورد خطاب شعر تلقی شود، نه تعمیم دآوری به یک قوم یا پیروان یک دین. اغراق حماسی «به مژگان رفتن» و «به سینه رفتن» نیز آمادگی برای ایثار و عبور از خودخواهی را برجسته می‌سازد. بر این اساس، رهایی از ازخودبیگانگی در این سروده از راه آگاهی از رنج دیگری، بازیابی حس مسئولیت، همبستگی و کنش جمعی تحقق می‌یابد؛ بنابراین، متن با پیوند دادن عشق متعهدانه، اراده آزادی‌خواهانه و غلبه بر

انزوا و بی تفاوتی، تصویری برجسته از انسان مولد و مسئول در شعر پایداری سبزواری ارائه می‌کند.

– عزم دارم نشکنم پیمان خود را با رسول/ عهد بستم نگسلم پیوند جان را از امام/ پایبندم تا به حفظ خود یاران وطن/ جلوه‌های عافیت بر من نگردد پای دام (23)

در ابیات فوق، واژگان اراده‌محوری چون «عزم دارم»، «عهد بستم» و «پایبندم» بر انتخاب آگاهانه و تعهد مسئولانه سوزۀ شاعر دلالت دارند و از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، نمود «آزادی مثبت» به‌شمار می‌آیند؛ زیرا آزادی در اینجا نه رهایی از هرگونه پیوند، بلکه توانایی گزینش ارزش‌ها و وفاداری فعالانه به آرمان‌های انسانی و جمعی است. «پیمان با رسول» و «پیوند جان با امام» هویت فرد را در چارچوب نظامی دینی و اخلاقی معنا می‌بخشند و او را از انزوای فردگرایانه به احساس تعلق و مسئولیت اجتماعی سوق می‌دهند؛ باین‌حال، این پیوند زمانی در منظومه فکری فروم رهایی‌بخش است که حاصل انتخاب آزاد، آگاهی و تعهد درونی باشد، نه اطاعت منفعلانه و گریز از آزادی. مؤلفه عشق نیز در وفاداری به پیشوایان دینی و حمایت از «یاران وطن» به‌صورت عشق متعهدانه و مولد بازنمایی شده است؛ عشقی که بر مؤلفه‌های مراقبت، مسئولیت، احترام و فداکاری استوار است و رابطه فرد را با دیگری و جامعه استحکام می‌بخشد. در مقابل، «جلوه‌های عافیت» نماد آسایش طلبی، منفعت‌جویی و انفعال است و استعاره‌های «دام» و «پایبند» تقابلی معنایی پدید می‌آورند: پایبندی آگاهانه به آرمان، عامل تحقق خویش‌شن است، اما وابستگی به عافیت، انسان را گرفتار سکون و ازخودبیگانگی می‌کند. بنابراین، شاعر با ترجیح تعهد و کنش جمعی بر امنیت و منفعت شخصی، شخصیتی مقاوم و مسئول را ترسیم می‌کند که از طریق وفاداری آگاهانه، عشق اجتماعی و مشارکت در سرنوشت وطن، بر بیگانگی و خودمحوری غلبه می‌کند و آزادی خویش را در تحقق مسئولانه ارزش‌های انسانی معنا می‌بخشد.

– ما خون‌بهای تو از دشمن می‌ستانیم/ از فرق این دیوانه گرزن می‌ستانیم/ داد دل از این دیو ریمن می‌ستانیم/ زین جان‌ستان، جان و سر و تن می‌ستانیم (23)

در ابیات فوق، کاربرد ضمیر جمع «ما» نشان‌دهنده گذار از فردیت منزوی به هویت جمعی و همبسته مقاومت است؛ هویتی که در پرتو انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم می‌تواند زمینه‌ساز غلبه بر احساس ناتوانی و ازخودبیگانگی باشد. تکرار فعل «می‌ستانیم» در پایان مصراع‌ها، ضمن ایجاد موسیقی حماسی و تأکید بلاغی، اراده جمعی برای بازپس‌گیری حق و تبدیل انفعال به کنش آگاهانه را برجسته می‌سازد و از این منظر، با مفهوم «آزادی مثبت» فروم، یعنی توانایی انسان برای مشارکت فعال و مسئولانه در تعیین سرنوشت خویش، پیوند می‌یابد. تعبیرهایی چون «خون‌بها» و «داد دل» نیز بیانگر طلب عدالت و پاسداشت قربانیان‌اند و مؤلفه عشق را در قالب وفاداری، مسئولیت‌پذیری و همبستگی با «تو»ی ازدست‌رفته بازنمایی می‌کنند؛ بنابراین، عشق در این ابیات عاطفه‌ای منفعل و فردی نیست، بلکه نیرویی برانگیزاننده برای دفاع از کرامت انسان و احقاق حق است. در مقابل، تصویرهای استعاره‌ای «دیو»، «ریمن»، «دیوانه» و «جان‌ستان» دشمن را مظهر ویرانگری، مرگ‌خواهی و نیروهای ضدانسانی معرفی می‌کنند؛ نیروهایی که با سلطه و سلب اراده انسان، او را به شیء و ابزار تبدیل کرده و از هویت اصیلش بیگانه می‌سازند. هرچند زبان انتقام‌آمیز و تصاویر خشونت‌بار «جان و سر و تن» در ظاهر با انسان‌گرایی فروم فاصله دارد، در منطق حماسی شعر می‌توان آن‌ها را صورت اغراق‌آمیز خشم دفاعی و اراده مقابله با سلطه دانست، نه ستایش مطلق ویرانگری؛ زیرا از دیدگاه فروم، مقاومت تا هنگامی واجد ماهیتی انسانی و رهایی‌بخش است که در خدمت صیانت از زندگی، عدالت و آزادی قرار گیرد و به خشونت ویرانگر و مرگ‌مدار تبدیل نشود. بدین ترتیب، این ابیات با پیوند دادن عشق به قربانیان، طلب عدالت و کنش جمعی، فرایند رهایی از انفعال و ازخودبیگانگی را بازنمایی

می‌کنند و انسان مقاوم را سوژه‌ای آگاه، مسئول و خواهان بازیابی آزادی و کرامت جمعی نشان می‌دهند.

– حکم جلودار است بر هامون بتازید/ هامون اگر دریا شود از خون بتازید/ فرض است فرمان بردن از حکم جلودار/ گر تیغ بارد گو ببارد نیست دشوار (23)

در ابیات فوق، لحن آمرانه، تکرار فعل «بتازید» و تصویرهای اغراق‌آمیز «دریا شدن هامون از خون» و «باریدن تیغ»، فضایی حماسی می‌آفرینند که در آن، سوژه مقاوم آماده عبور از ترس، مرگ‌اندیشی و موانع بیرونی است. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، این غلبه بر هراس و پذیرش خطر، هنگامی مظهر «آزادی مثبت» است که پیروی از «جلودار» نه محصول اطاعت کورکورانه و گریز از مسئولیت فردی، بلکه برآمده از انتخاب آگاهانه، ایمان درونی و مشارکت مسئولانه در آرمانی جمعی باشد؛ زیرا فروم میان اقتدار عقلانی و اقتدار غیرعقلانی تمایز می‌گذارد: اقتدار عقلانی به رشد، استقلال و شکوفایی انسان یاری می‌رساند، حال آنکه اقتدار غیرعقلانی با سلب اراده و تحمیل فرمان، زمینه‌ساز خودبیگانگی را فراهم می‌کند. بر این اساس، ترکیب‌های «حکم جلودار» و «فرض است فرمان بردن» واجد ظرفیتی دوگانه‌اند؛ از یک سو، می‌توانند نشان‌دهنده وحدت، اعتماد و همبستگی عاشقانه با رهبر و جامعه مقاومت باشند و عشق را در قالب وفاداری، مسئولیت‌پذیری و آمادگی برای ایثار بازنمایی کنند، و از سوی دیگر، اگر این فرمان‌پذیری جایگزین تشخیص اخلاقی و اراده مستقل فرد شود، به همان سازوکار اقتدارگرایانه‌ای نزدیک می‌شود که فروم آن را از عوامل گریز از آزادی و بیگانگی انسان با خویشستن می‌داند. با این حال، در بافت حماسی شعر سبزواری، فرمان‌پذیری عمدتاً به منزله وحدت ارادی در برابر سلطه و تهدید بیرونی تصویر شده و دشوار نبودن «بارش تیغ» نیز بیانگر چیرگی عشق به آرمان و جمع بر میل فردی به امنیت و عافیت است؛ از این رو، ابیات، مشروط به آگاهانه و آزادانه بودن این تعهد، رهایی از انفعال و

خودمحموری و دستیابی به هویتی کنشگر، همبسته و مسئول را بازنمایی می‌کنند.

– با بذل جان از سعی خود حاصل گرفتی/ اجر جهاد خویش را کامل گرفتی (23)

در بیت فوق، ترکیب «بذل جان» اوج گذشتن از منافع فردی و ترجیح آرمان جمعی بر حفظ خویشستن را بازنمایی می‌کند و از پیوند میان عشق، آزادی و کنش مسئولانه در شعر پایداری سبزواری حکایت دارد. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، ارزش این ایثار در آن است که از تصمیمی آگاهانه و اراده آزاد انسان برای دفاع از زندگی، کرامت و آزادی جمعی سرچشمه بگیرد؛ در این صورت، «جهاد» صرفاً رویارویی بیرونی با دشمن نیست، بلکه مبارزه‌ای درونی با ترس، خودخواهی، انفعال و وابستگی به امنیت فردی نیز به‌شمار می‌آید. واژگان «سعی»، «حاصل» و «اجر» ساختاری غایت‌مند به کنش ایثارگرانه می‌بخشند و نشان می‌دهند که شخصیت مورد خطاب، با مشارکت فعال در تعیین سرنوشت خود و جامعه، از حالت انفعالی و ازخودبیگانه خارج شده و به مرتبه سوژه‌ای انتخاب‌گر، مسئول و متعهد رسیده است؛ از این رو، آزادی در این بیت نه به معنای گسستن از هرگونه تعلق، بلکه در مفهوم فرومی «آزادی مثبت»، یعنی تحقق توانایی‌های انسانی از طریق تعهد ارادی و کنش معنادار، جلوه می‌یابد. مؤلفه عشق نیز در قالب عشقی مولد و فداکارانه به انسان‌ها و آرمان مشترک تجلی پیدا می‌کند؛ عشقی که فرد را از حصار خودمحموری و انزوای وجودی بیرون می‌آورد و او را با حیات جمعی پیوند می‌دهد. با این حال، بر مبنای تمایز فروم میان زندگی‌دوستی و مرگ‌دوستی، «بذل جان» تنها هنگامی معنایی انسان‌گرایانه و رهایی‌بخش می‌یابد که هدف آن پاسداری از زندگی و ارزش‌های انسانی باشد، نه آنکه مرگ به‌خودی‌خود تقدیس شود. بنابراین، سبزواری با کامل دانستن «اجر جهاد»، ایثار آگاهانه را نتیجه غلبه بر ترس و منفعت‌طلبی و راهی برای رهایی از

ازخودبیگانگی، بازیابی هویت اصیل و تحقق عشق مسئولانه و آزادی مثبت معرفی می‌کند.

– تنگ بندید تنگه رزمگران را میان هر که زبونی کند در خور پیکار نیست (23)

در بندهای فوق، زبان امری و آهنگ خطابی شعر، فضای بسیج و آمادگی برای رویارویی را پدید می‌آورد و «رزمگران» را در مقام سوژه‌های کنشگر و مسئول در برابر تهدید و سلطه تصویر می‌کند. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، این ابیات بر ضرورت گذار از انفعال، ترس و احساس ناتوانی تأکید دارند؛ زیرا «زبونی» در این بافت تنها یک ضعف فردی نیست، بلکه نشانه‌ای از تسلیم روانی و نوعی ازخودبیگانگی است که انسان را از اراده، قدرت تصمیم‌گیری و ایفای مسئولیت اجتماعی باز می‌دارد. در برابر، فرمان «تنگ بندید» دلالت بر آمادگی، انسجام درونی و عزم آگاهانه برای مقاومت دارد و بدین‌سان، با مفهوم «آزادی مثبت» فروم پیوند می‌یابد؛ آزادی‌ای که نه در گریز از تعهد، بلکه در توانایی انسان برای کنش سنجیده و مشارکت فعال در سرنوشت جمعی تحقق می‌یابد. همچنین، معیار قرار گرفتن شایستگی برای «پیکار» نشان می‌دهد که مقاومت در این شعر امری صرفاً جسمانی یا هیجانی نیست، بلکه مستلزم صلابت روحی، خودآگاهی و غلبه بر ضعف درونی است. از این منظر، عشق نیز به‌صورت ضمنی در قالب وفاداری به جمع، مسئولیت‌پذیری در قبال سرنوشت وطن و آمادگی برای دفاع از ارزش‌های مشترک حضور دارد؛ عشقی که فرد را از خودمحوری و عافیت‌طلبی بیرون می‌آورد و به همبستگی و ایثار سوق می‌دهد. بنابراین، سبزواری در این عبارت کوتاه اما فشرده، با تقابل‌گذاری میان «رزمگری» و «زبونی»، رهایی از ازخودبیگانگی را در گرو تقویت اراده، ترک ترس و ورود آگاهانه به عرصه کنش جمعی می‌داند و از این راه، پیوندی معنادار میان آزادی، عشق متعهدانه و مقاومت برقرار می‌سازد.

– بوی یاس سپید می‌شنوم / عطر خون شهید می‌شنوم / عطر جان عطر جبهه عطر عروج / از دیاری بعید می‌شنوم (23)

بندهای فوق در این شعر، با استناد به مؤلفه‌های «انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم»، بازنمایی «آزادی مثبت» و «عشق بارور» را در بستر «مقاومت» تبیین می‌کند. «بوی یاس سپید» و «عطر خون شهید» نه تنها یادآور ایثار و فداکاری، بلکه نمادی از تداوم حیات و امید به «عروج» در برابر ویرانگری و مرگ‌اند. این تضاد میان «یاس سپید» (نماد پاکی و تجدید حیات) و «خون شهید» (نماد فداکاری)، «آزادی مثبت» را در انتخاب آگاهانه پیمودن مسیر حق و حقیقت، حتی در دل مرگ، متجلی می‌سازد. «عطر جان» و «عطر جبهه»، تجلی «عشق بارور» است که فرد را از انفعال و «ازخودبیگانگی» رها کرده و به پیوندی عمیق با آرمان‌ها و جامعه پیوند می‌دهد. این شعر، با تصویرسازی غنی، نشان می‌دهد که چگونه یاد شهادت، نه تنها یادآور رنج، بلکه منبع الهام برای کنشگری مسئولانه و تحقق انسانیت در پرتو عشق و آزادی است. – نامرد مردی از تبار سفله حیمان / نامردمی را بسته با ابلیس پیمان / شیر خیانت مادرش در کرده نامش / به فرمان قضا صدام کرده بازش / به دامان خیانت پروریده تکریپیان را تنگ دیگر آفریده (23)

در ابیات فوق، شاعر با بهره‌گیری از زبان هجوآمیز، اسطوره‌وار و اخلاقی، چهره دشمن را نه صرفاً به‌عنوان یک خصم سیاسی، بلکه به‌مثابه تجسم انحطاط انسانی، خیانت و سقوط اخلاقی بازنمایی می‌کند. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، پیوند دادن شخصیت دشمن با «ابلیس»، «خیانت» و «نامردمی» نشان‌دهنده وضعیتی از ازخودبیگانگی حاد است؛ وضعیتی که در آن انسان از سرشت انسانی مبتنی بر عشق، پیوند، مسئولیت و احترام به حیات فاصله می‌گیرد و در مدار ویرانگری، سلطه و مرگ‌خواهی قرار می‌گیرد. فروم چنین گرایشی را ذیل منش ویرانگر و گرایش به سلطه تبیین می‌کند؛ یعنی هنگامی که فرد، به‌جای تحقق خویشتن از راه عشق و آزادی، هویت خود را از طریق تخریب دیگری و

وابستگی به قدرت بازسازی می‌کند. در این ابیات، ترکیب‌هایی چون «بسته با ابلیس پیمان» و «شیر خیانت» بر این معنا دلالت دارند که دشمن، پیوند خود را با ارزش‌های اصیل انسانی گسسته و به نیرویی ضدحیات تبدیل شده است؛ از این رو، خیانت در این بافت تنها یک رفتار سیاسی نیست، بلکه نماد فروپاشی وجدان اخلاقی و استیلای نیروهای غیرانسانی بر شخصیت است. در برابر این سیمای منحط، منطق ضمنی شعر پایداری، جبهه مقاومت را در جایگاه حفظ‌کنندگان کرامت، وفاداری و هویت انسانی قرار می‌دهد و بدین‌سان، تقابل میان مقاومت و دشمن، به تقابل میان انسان برخوردار از عشق و تعهد با انسان فروغلتیده در ازخودیگانگی و ویرانگری بدل می‌شود. بنابراین، این ابیات در چارچوب عنوان مقاله، نشان می‌دهند که سبزواری با شیطان‌نمایی دشمن، از یک‌سو سازوکارهای سقوط به بیگانگی از خویشتن را آشکار می‌کند و از سوی دیگر، ضرورت پایداری، وفاداری و بازگشت به ارزش‌های انسانی را به‌عنوان راه‌رهای و تحقق هویت اصیل برجسته می‌سازد.

– بگو آخر چه می‌خواهی تو ای جغد/ شبانه‌روز به بام خانه من/ برو جای دگر بنشین مپسند/ از این ویرانه‌تر ویرانه من (23)

در ابیات فوق، واژه «جغد» به‌عنوان نماد شومی، مرگ، ویرانی و حضور نیروهای مخرب، در حکم بازنمایی وضعیت ازخودیگانگی و سلطه بر روان و زیست انسان ظاهر می‌شود؛ وضعیتی که در خوانش اریک فروم، به غلبه گرایش‌های ویرانگر، نومیدی و بیگانگی از خویشتن و جهان انسانی می‌انجامد. «خانه من» نیز می‌تواند هم به ساحت فردی وجود شاعر و هم به حوزه جمعی وطن و هویت تاریخی او اشاره داشته باشد؛ از این رو، خطاب طردکننده شاعر نه صرفاً واکنشی عاطفی، بلکه کنشی آگاهانه برای دفاع از کرامت، آرامش و امکان زیست انسانی است. تکرار «ویرانه» در دو سطح، هم شدت خرابی را برجسته می‌کند و هم نشان می‌دهد که سوژه شاعر در برابر انباشت رنج و ویرانی،

هنوز توان تمایزگذاری و مقاومت دارد؛ یعنی به‌جای تسلیم شدن به وضعیت بی‌معنایی، با زبان طرد و مرزبندی، اراده خویش را برای حفظ هویت و امکان بازسازی اعلام می‌کند. از منظر فروم، این موضع می‌تواند نشانه‌ای از گذار از انفعال به «آزادی مثبت» باشد؛ زیرا انسان آزاد، در برابر نیروهای مرگ‌مدار و ویرانگر، صرفاً منفعل نمی‌ماند، بلکه با آگاهی، مسئولیت و کنش، از خود و جهان انسانی پاسداری می‌کند. در این چارچوب، عشق نیز به‌صورت ضمنی در دل‌بستگی شاعر به «خانه» و پافشاری بر حفظ آن جلوه می‌یابد؛ عشقی که نه عاطفه فردی منزوی، بلکه علاقه به حیات، آبادانی و امکان همزیستی انسانی است. بنابراین، این ابیات تقابل میان ویرانگری و بازسازی، و نیز میان ازخودیگانگی و اراده‌رهای بخش را به‌روشنی نشان می‌دهند و با منطق شعر پایداری، دفاع از خانه/وطن را به دفاع از هویت انسانی و آزادی معنابخش پیوند می‌زنند.

– آخر ای گرم اجل چند درنگ/ آخر ای دست قضا چند شکیب/ آخر ای پیک امل چند فسون/ رامت ای فتنه خودکام شدم (23)

در ابیات فوق، شاعر با زبانی خطابی و عاطفه فشرده، وضعیت وجودی انسانی را بازمی‌نماید که در میانه کشاکش مرگ، تقدیر، امید و آشوب، به آستانه نوعی تسلیم آگاهانه یا فرسودگی روحی رسیده است. تکرار «آخر ای...» بر شدت انتظار، بی‌تابی و فشار روانی دلالت دارد و از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، می‌تواند نشانه مواجهه سوژه با وضعیت اضطراب، ناامنی و احساس محصورشدگی باشد؛ وضعیتی که اگر به انفعال بینجامد، به ازخودیگانگی نزدیک می‌شود، زیرا فرد خویشتن‌کنشگر خود را در برابر نیروهای بیرونی ناتوان می‌بیند. باین‌حال، همین خطاب مستقیم به «اجل»، «قضا» و «امل» حاکی از آن است که شاعر هنوز در مقام سوژه‌ای خودآگاه، با نیروهای مسلط بر سرنوشت خویش وارد گفت‌وگو می‌شود و از این رهگذر، نوعی حضور فعال ذهنی و مقاومت درونی را حفظ می‌کند. تعبیر «رامت ای فتنه خودکام

شدم» نیز دو وجه معنایی را در خود جمع کرده است: از یک سو، می‌تواند بیانگر فرسودگی و تحت سلطه بحران قرار گرفتن باشد و از سوی دیگر، در بافت حماسی شعر پایداری، می‌تواند به معنای آشنایی و خو گرفتن با میدان فتنه و خطر تعبیر شود؛ یعنی سوژه، به‌جای گریز از اضطراب، آن را در تجربه زیسته خود جذب کرده و برای مواجهه با آن آماده شده است. در این چارچوب، آزادی در معنای فرومی نه رهایی از مرگ و رنج، بلکه توانایی حفظ آگاهی، معنا و مسئولیت در دل شرایط دشوار است و عشق نیز به‌صورت ضمنی در پایداری برای حفظ پیوند با آرمان و حیات انسانی حضور دارد. بنابراین، این ابیات لحظه‌ای از تعلیق میان رنج و پایداری را بازمی‌نمایند که در آن، شاعر با عبور از انفعال محض و با حفظ خودآگاهی در برابر نیروهای تهدیدکننده، امکان رهایی از ازخودبیگانگی و تداوم هویت مقاوم خویش را برجسته می‌سازد.

– آری آری مرم وحشت‌زاست / زندگی زیباست / لیک مرگ ما / مرگ ما پایان رنج ماست / مرگ مرغان خفته، آسودن از غم‌هاست (23)

در ابیات فوق، شاعر با برقراری تقابل میان «زندگی» و «مرگ»، و در عین حال با پذیرش تلخ مرگ تحمیلی، وضعیت انسان گرفتار در خشونت و رنج را بازنمایی می‌کند؛ با این تفاوت که این مرگ، مرگ انتخاب‌ناپذیر رهایی‌خواهانی است که در میدان پیکار زیست می‌کنند، نه مرگی منفعل و طبیعی. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، تأکید بر «زندگی زیباست» نشان‌دهنده گرایش زندگی‌دوستانه و اصیل به بقا، عشق و تحقق خویش‌شناسی است؛ اما جمله‌های بعدی بیانگر آن‌اند که در شرایط سلطه، مرگ می‌تواند به‌منزله پایان رنج و آرامش پس از فشارهای مداوم تصور شود. تصویر «مرغان خفته» نیز به انسان‌های بی‌خبر، منفعل یا گرفتار در بی‌حسی وجودی اشاره دارد که از بار اضطراب و رنج رها شده‌اند، اما این رهایی نه از مسیر رشد و آزادی مثبت، بلکه از طریق خاموشی و سکون حاصل شده است. در نتیجه، شعر میان دو سطح از رهایی تمایز می‌گذارد: یکی رهایی اصیل که در عشق به زندگی،

آگاهی و کنش مسئولانه تحقق می‌یابد، و دیگری رهایی ظاهری ناشی از مرگ یا خواب غفلت. از این منظر، ابیات حاضر ضمن بازتاب رنج انسان پایداری، با برجسته‌سازی ارزش زندگی، به‌طور ضمنی بر ضرورت مقاومت در برابر نیروهای مرگ‌مدار و حفظ کرامت انسانی تأکید می‌کنند؛ زیرا در منطق فروم، انسان سالم کسی است که به‌جای پناه بردن به بی‌حسی و انفعال، با پذیرش مسئولانه رنج، در مسیر عشق، آگاهی و آزادی مثبت گام برمی‌دارد.

– در هوای دانه هر جا پا نهادم دام بود / هر طرف بگریختم صیاد خون‌آشام بود / گر به شهر و گر به هامون گر به مستی گر به هوش / بخت به هم راه من از آغاز تا انجام بود (23)

در ابیات فوق، شاعر با بهره‌گیری از شبکه‌ای از تصاویر نمادین چون «دانه»، «دام» و «صیاد خون‌آشام»، جهانی آکنده از فریب، تهدید و محاصره را ترسیم می‌کند که در آن، سوژه انسانی پیوسته در معرض استثمار، تعقیب و سلب امنیت وجودی قرار دارد. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، «هوای دانه» می‌تواند نماد کشش‌های ظاهراً مطلوب اما فریبنده‌ای باشد که انسان را به‌سوی وابستگی، انقیاد و ازخودبیگانگی می‌کشاند؛ بدین معنا که آنچه در ظاهر مایه بقا و ارضا می‌نماید، در باطن به سازوکار اسارت و تهی‌شدن از خویش‌شناسی اصیل بدل می‌شود. تکرار ساختارهای فراگیر مانند «هر جا»، «هر طرف» و «از آغاز تا انجام» نیز احساس بن‌بست، جبر و ناامنی همه‌جانبه را تشدید می‌کند و نشان می‌دهد که انسان در چنین وضعیت سلطه‌زده‌ای، حتی در حرکت و گریز نیز از چنگال نیروهای مسلط رهایی نمی‌یابد. تقابل «شهر» و «هامون» و نیز «مستی» و «هوش» بر این معنا دلالت دارد که بیگانگی و تهدید، هم در ساحت اجتماعی و هم در ساحت درونی، و هم در وضعیت آگاهی و هم در غفلت، حضور فراگیر دارند. بااین‌حال، همین بازشناسی دام‌گستری جهان پیرامون، خود گامی به‌سوی آگاهی انتقادی و مقدمه‌ای برای رهایی است؛ زیرا در دستگاه فکری فروم، رهایی از ازخودبیگانگی از لحظه شناخت سازوکارهای سلطه و

فریب آغاز می‌شود. از این منظر، ابیات یادشده اگرچه مستقیماً از عشق سخن نمی‌گویند، اما با افشای وضعیت ناامن و ضدانسانی، به‌طور ضمنی ضرورت بازگشت به پیوندهای اصیل انسانی، اعتماد مسئولانه و آزادی مثبت را مطرح می‌سازند. بنابراین، شعر سبزواری در این نمونه، تجربه زیسته‌ای از محاصره، بی‌پناهی و جست‌وجوی نافرجام‌رهایی را باز می‌نماید و از خلال آن، عمق ازخودبیگانگی انسان در جهان سلطه و در عین حال ضرورت بیداری و مقاومت برای بازیابی هویت و آزادی را برجسته می‌کند.

– سحر بر شاخه خشکیده گل / به آهنگی غمین می‌خواند بلبل / زمستان رفته و سرما نرفته / خزان غم ز ملک ما نرفته / فرو از خاطر خورشید رفته / گل سرما به شهر ما شکفته / برای آفتاب عالم‌آرا / مکن با تاری و سرما مدارا (23)

در این بندهای فوق، شاعر با بهره‌گیری از تقابل‌های نمادین «سحر/زمستان»، «گل/شاخه خشکیده»، «خورشید/تاری» و «آفتاب/سرما»، فضایی می‌آفریند که در آن امید به رهایی هنوز در محاصره تداوم رنج و انسداد اجتماعی قرار دارد. تعبیر «بلبل» که «به آهنگی غمین» بر «شاخه خشکیده» می‌خواند، نشان‌دهنده بقای حس حیات، آگاهی و میل به زیبایی در دل ویرانی است و از این منظر، با نگاه اریک فروم به سرشت زندگی‌دوستانه انسان پیوند می‌یابد؛ یعنی حتی در شرایط سلطه و خزان، گرایش به زندگی، شکوفایی و معنا خاموش نمی‌شود. با این حال، عبارت‌های «زمستان رفته و سرما نرفته» و «خزان غم ز ملک ما نرفته» بر تداوم ساختارهای رنج‌زا و نوعی تعلیق تاریخی دلالت دارند؛ وضعیتی که در آن، تغییر ظاهری زمانه هنوز به رهایی حقیقی منجر نشده و نشانه‌های ازخودبیگانگی، اندوه جمعی و بیگانگی انسان با آزادی و آرامش همچنان باقی است. همچنین، «فرو از خاطر خورشید رفته» و «گل سرما به شهر ما شکفته» بیانگر وارونگی طبیعی حیات‌اند؛ گویی نیروهای ضدانسانی چنان غلبه یافته‌اند که به‌جای شکوفایی گرما و روشنایی، سرما و رکود بر حیات اجتماعی مسلط

شده است. در این چارچوب، مصراع پایانی «مکن با تاری و سرما مدارا» لحنی هشداردهنده و بیدارگر می‌یابد و از منظر فروم، دعوتی به گذار از انفعال، سازش‌پذیری و تسلیم در برابر وضعیت بیگانه‌ساز به‌سوی «آزادی مثبت» است؛ یعنی آزادی‌ای که از رهگذر آگاهی، مقاومت و کنش مسئولانه برای احیای روشنایی و حیات جمعی تحقق می‌یابد. مؤلفه عشق نیز در این بند، به‌صورت دلبستگی به «آفتاب عالم‌آرا» و میل به بازگشت روشنایی، گرما و آبادانی جلوه‌گر می‌شود؛ عشقی که نه فردی و منفعل، بلکه ناظر به خیر جمعی و رهایی از سرمای سلطه و اندوه است. بنابراین، این بند با ترسیم کشاکش میان بقای امید و تداوم خزان، نشان می‌دهد که رهایی از ازخودبیگانگی جز از مسیر نفی سازش با تاریکی، حفظ پیوند با ارزش‌های حیات‌بخش و پافشاری بر آزادی و روشنایی ممکن نخواهد بود.

ای شهید ظهر بیدار نماز / خونت از محراب حق جوشید باز / گشت ما را خون تو اندرزگو / خونت اقیانوس و جان ما سبو / چشمه عشق تو خورشید و بلور / آب این سرچشمه توحید است و نور / ای بهار سرخ، برپا شو به باغ از حباب / خون برافروزان چرا ...

(23)

در بندهای فوق، «شهید ظهر بیدار نماز» به‌مثابه نماد انسان به‌تحقق‌رسیده و رسته از خود منفعت‌طلب، در پیوندی مستقیم با معنویت، عشق و آزادی مسئولانه بازنمایی می‌شود؛ زیرا «خونت از محراب حق جوشید» شهادت را نه مرگ صرف، بلکه برآمدن از متن عبادت، آگاهی و انتخاب آگاهانه زیستن در مسیر حق معرفی می‌کند. از منظر اریک فروم، چنین کنشی مصداق «آزادی مثبت» است، یعنی آزادی‌ای که در آن سوژه با غلبه بر ترس، انفعال و خودمحوری، خویش را در خدمت ارزش‌های انسانی و جمعی قرار می‌دهد. استعاره‌های «خونت اقیانوس و جان ما سبو» و «چشمه عشق تو خورشید و بلور» شبکه‌ای از تصاویر بارور و زندگی‌محور می‌سازند که عشق را به‌صورت نیرویی زاینده، ساری و رهایی‌بخش نشان می‌دهد؛ عشقی که از مرز عاطفه فردی عبور

کرده و به همبستگی، الهام و تداوم حیات اخلاقی در جامعه می‌انجامد. در این بافت، «اندرزگو» بودن خون شهید بیانگر انتقال آگاهی از طریق فداکاری است؛ یعنی شهادت به مثابه زبان اخلاقی بیدارگر، انسان خسته و ازخودبیگانه را به بازگشت به معنا فرامی‌خواند. همچنین، تعبیر «بهار سرخ» با آمیختن دلالت‌های خون و شکوفایی، مرگ را در خدمت زایش دوباره و رستاخیز ارزش‌ها قرار می‌دهد و از این رهگذر، ازخودبیگانگی را به چالش می‌کشد؛ زیرا در منطق فروم، انسان زمانی از بیگانگی می‌گریزد که به جای مصرف‌زدگی و انجماد روانی، در مسیر عشق مولد، مسئولیت و تعالی خویش و دیگری حرکت کند. بنابراین، این بند از شعر سبزواری، شهادت را نه پایان، بلکه اوج پیوند میان عشق، آزادی و رهایی از بیگانگی معرفی می‌کند و شهید را به الگوی انسان کامل مسئول، زندگی‌دوست و معناآفرین بدل می‌سازد.

شمع ره خلق بودن شعله بر سر داشتن / گر بقای دین را خواند به قربانگاه عشق / هر کجا باشد سران در حکم داور داشتن / خوش بود در راه دین و عدل و آزادی قیام / داد مظلومان ستاندن یار محرومان بُدن / سر به کف بگرفته پاس این دو گوهر داشتن / بهر قربانگاه اکبر گاه اصغر داشتن / مرز ایمان راز جان خویشستن برتر داشتن (23)

در ابیات فوق، سبزواری با بهره‌گیری از شبکه‌ای از تعبیرهای ایثارمحور چون «شمع ره خلق بودن»، «شعله بر سر داشتن»، «قربانگاه عشق»، «سر به کف بگرفته» و «مرز ایمان را ز جان خویشستن برتر داشتن»، الگویی از انسان آرمانی شعر پایداری را ترسیم می‌کند که وجود خویش را آگاهانه در خدمت هدایت جمع، پاسداری از دین، عدالت و آزادی قرار می‌دهد. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، این تصویر زمانی واجد معنای رهایی‌بخش است که ایثار و قیام، برخاسته از انتخاب آزاد، مسئولیت اخلاقی و عشق مولد باشد، نه از اطاعت بی‌تأمل یا نفی کور خویشستن؛ زیرا فروم آزادی اصیل را در توان انسان برای فرارفتن از خودمحوری

و پیوند خلاق با دیگری می‌داند. ترکیب «شمع ره خلق بودن» دلالت بر روشنائبخشی، هدایت و سوختن برای دیگران دارد و به‌خوبی با مؤلفه‌های عشق بارور در اندیشه فروم، یعنی مراقبت، مسئولیت و تعهد به رشد دیگری، انطباق می‌یابد. همچنین، مصراع‌هایی چون «خوش بود در راه دین و عدل و آزادی قیام» و «داد مظلومان ستاندن یار محرومان بُدن» نشان می‌دهند که مقاومت در این شعر، صرفاً واکنشی سیاسی نیست، بلکه کنشی اخلاقی و انسان‌مدار برای اعاده کرامت ستمدیدگان و رفع بی‌عدالتی است؛ ازاین‌رو، مبارزه به ابزاری برای غلبه بر انفعال، ترس و ازخودبیگانگی تبدیل می‌شود. در این چارچوب، ترجیح «مرز ایمان» بر «جان خویشستن» نیز بیانگر آن است که هویت انسان مقاوم نه بر مبنای حفظ منفعت شخصی، بلکه بر اساس وفاداری به ارزش‌های متعالی و همبستگی با جمع شکل می‌گیرد. بنابراین، این بند با پیوند دادن عشق، عدالت‌خواهی، مسئولیت اجتماعی و آمادگی برای ایثار، تصویری از آزادی مثبت ارائه می‌دهد که در آن، انسان از حصار خودخواهی و عافیت‌طلبی رها می‌شود و در مسیر دفاع از دین، آزادی و محرومان، به تحقق اصیل خویشستن دست می‌یابد.

از خون شقایق‌ها گلگون شده دامن‌ها / وقت است بیفشانیم خونابه به مکان‌ها / اندوه چمن دارم افسوس من دارم / بت سرو سهی در باب بشکسته از طوفان‌ها / از حسرت گل بلبل می‌نالد و می‌گوید / فریاد از این گلچین وز غارت بستان‌ها / میراث شهیدان را هرگز ندیم از کف / کاین شیوه به نام ما ثبت است به دیوان‌ها. (23)

در ابیات فوق، شاعر با ترسیم فضای خزان‌زده و طوفان‌زده «چمن» و تقابل نمادین میان «گلچین» ویرانگر و «بلبل» نالان، وضعیت بحرانی جامعه تحت سلطه و خطر از دست رفتن سرمایه‌های انسانی را به تصویر می‌کشد و در نهایت با تأکید بر پاسداری از «میراث شهیدان»، شورش بر این وضعیت را فریاد می‌زند. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، توصیف هجوم طوفان بر «سرو

سهی» و غارت بستان توسط «گلچین»، بازنمایی عینی نیروهای مرگ‌مدار و ساختارهای سرکوبگری است که با ویرانگری و مسخ حیات، زمینه را برای انفعال و ازخودبیگانگی توده‌ها فراهم می‌سازند. با این حال، سبزواری با فراخواندن مخاطب به کنشگری («وقت است بیفشانیم خونابه به مژگان‌ها») و احیای حافظه تاریخی («میراث شهیدان را هرگز ندهیم از کف»)، از این انفعال تحمیلی عبور می‌کند؛ چراکه نزد فروم، رهایی از بیگانگی و دستیابی به آزادی مثبت تنها از طریق پیوند خلاقانه با جهان و تعهد آگاهانه به حفظ حیات و ارزش‌های انسانی میسر است. در این تحلیل، مویه بلبل بر غارت بستان صرفاً یک زاری انفعالی نیست، بلکه نشانه‌ای از بیداری عاطفی و «عشق بارور» به آزادی و زیست اصیل است که در مواجهه با تخریب، به تعهدی جمعی برای مقاومت بدل می‌شود. ثبت بودن شیوه پاسداری از حق در «دیوان‌ها»، بر هویت تاریخی و هوشمندی سوژکتیویته‌ای دلالت دارد که ریشه‌های خود را در گذشته می‌یابد تا آینده را از تسلیم‌طلبی نجات دهد. بنابراین، این بند با پیوند زدن اندوه عمیق ناشی از سرکوب با اراده‌ای قاطع برای صیانت از دستاوردهای خونین مقاومت، فرآیند رهایی از بیگانگی و تحقق هویت جمعی آزاد را در بستر مبارزه با ساختارهای سلطه تبیین می‌نماید.

تا گردش زمانه و لیل و نهار هست / نام حسین هست و حسینی
شعار هست / این نام پرشکوه بر اوراق روزگار جاوید هست / تا
ورق روزگار هست تا عدل هست / رایت او هر طرف به پاست / تا
ظلم هست نهضت او استوار هست (23)

در این ابیات، شاعر با تکیه بر تکرار ساختار «تا... هست»، نام و نهضت امام حسین (ع) را از یک واقعه تاریخی محدود فراتر می‌برد و آن را به مثابه الگویی جاودانه برای پایداری، عدالت‌خواهی و مقاومت در برابر ظلم بازنمایی می‌کند. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، این جاودانگی صرفاً به معنای ماندگاری یک نام نیست، بلکه نشان‌دهنده بقای یک نظام ارزشی حیات‌مدار

است که در آن، انسان با انتخاب آگاهانه و مسئولانه خویش در برابر ستم می‌ایستد و از انفعال و ازخودبیگانگی می‌گریزد. مصراع «تا عدل هست / رایت او هر طرف به پاست» بیانگر آن است که نهضت حسینی در ساحت معنایی شعر، با آرمان عدالت پیوندی ذاتی دارد و به همین دلیل، هویت انسان مقاوم در پرتو وفاداری به این آرمان شکل می‌گیرد؛ همچنین، «تا ظلم هست نهضت او استوار هست» نشان می‌دهد که مقاومت، واکنشی مقطعی و احساسی نیست، بلکه کنشی مستمر، اخلاقی و آگاهانه در برابر ساختارهای سلطه است. در چارچوب نظری فروم، چنین پایداری‌ای را می‌توان صورت‌بندی روشنی از «آزادی مثبت» دانست؛ زیرا سوژه نه با گریز از مسئولیت، بلکه با تعهد به حقیقت، عدالت و سرنوشت جمعی، به تحقق خویش‌نهادن دست می‌یابد. از سوی دیگر، «حسینی شعار» در این بافت، کارکردی هویت‌ساز دارد و نوعی عشق متعهدانه به ارزش‌های انسانی و دینی را بازتاب می‌دهد که فرد را از خودمحوری بیرون می‌برد و به پیوندی اصیل با جمع و تاریخ می‌رساند. بنابراین، این بند از شعر سبزواری، نهضت حسینی را به‌عنوان سرچشمه دائمی آزادی، عشق ارزشی و رهایی از ازخودبیگانگی معرفی می‌کند؛ سرچشمه‌ای که تا استمرار نبرد میان عدل و ظلم، همچنان بنیان‌بخش هویت و مقاومت انسانی باقی خواهد ماند.

– خود نرفتم ره عشق و کسی ما را برد / در پی قافله بانگ جرسی
ما را برد / مرده بودیم و به سرچشمه آب / حیوانم مدد سینه
عیسی نفسی ما را برد (23)

در این ابیات، شاعر با روایتی نمادین از گذار وجودی، «مرگ» را نه یک پایان بیولوژیک، بلکه استعاره‌ای از «ازخودبیگانگی» و رخوت سوژه در وضعیت پیش از بیداری انقلابی تبیین می‌کند؛ وضعیتی که در آن انسان، تهی از جوهر اصیل خویش است. از منظر انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، این «مرده‌بودن» بازنمایی همان انفعال ناشی از گریز از آزادی و تسلیم در برابر ساختارهای

مسخ‌کننده است؛ اما با ظهور «نفس عیسی» و «بانگ جرس»، این انفعال به «کنشی مولد» بدل می‌شود. در واقع، «رفتن به ره عشق» و هدایت‌شدن توسط قافله‌سالار، در چارچوب نظریه فروم، نه نفی عاملیت فردی، بلکه گشودگی آگاهانه سوژه به سوی «آزادی مثبت» و پیوند با نیروهای حیات‌بخش (عشق بارور) است. سبزواری با بیان این‌که «خود نرفتیم... ما را برد»، به ضرورت رهبری اخلاقی و نیروی محرک جمعی در فرآیند رهایی اشاره دارد؛ جایی که انسان با «بذل» هویت خودخواهانه و پیوستن به قافله مقاومت، از حصار بیگانگی رسته و به حیاتی اصیل و معنادار دست می‌یابد. بنابراین، این بند از شعر، روند بازگشت سوژه به «خویشتن انسانی» را در بستر عشق متعهدانه و مبارزه جمعی به تصویر می‌کشد که در آن، مرگ نمادین من خودمحور، پیش‌شرط احیای حیات اجتماعی و رهایی از بندهای ازخودیگانگی است.

- شیوه مردی نباشد در بر مردان عالم/ کوس مردی کوفتن نامردمی
آغاز کردن/ مصر ما را گر نباشد نیل با فرعونیان گو/ موسی ما می‌تواند بی‌عصا اعجاز کردن (23)

در این ابیات، شاعر با تقابل آشکار میان «مردی» و «نامردمی» و نیز با احضار الگوی نمادین «موسی/فرعون»، اخلاق مقاومت را از سطح شعار به سطح منش و کنش اصیل ارتقا می‌دهد؛ بدین معنا که ادعای مردانگی، اگر با ستم، فریب یا آغازگری نامردمی همراه شود، فاقد هرگونه مشروعیت انسانی و اخلاقی است. از منظر

انسان‌گرایی روان‌کاوانه اریک فروم، این نقد صریح «کوس مردی کوفتن» را می‌توان اعتراض به شخصیت اقتدارطلب و خودشیفته‌ای دانست که در ظاهر مدعی فضیلت است، اما در عمل به بازتولید سلطه و بیگانگی می‌انجامد. فروم انسان رشدیافته را کسی می‌داند که آزادی را نه در اعمال قدرت بر دیگران، بلکه در مسئولیت‌پذیری، حقیقت‌جویی و پیوند مولد با جهان انسانی محقق می‌کند؛ از همین رو، مصراع نخست این بند، بر اصالت اخلاقی مقاومت و ضرورت انطباق ادعا و عمل تأکید دارد. در بیت دوم نیز شاعر با اشاره به اینکه حتی اگر «مصر» فاقد «نیل» باشد، «موسی ما» می‌تواند «بی‌عصا اعجاز» کند، بر توان درونی، ایمان و اراده رهایی‌بخش سوژه مقاوم تأکید می‌ورزد؛ یعنی رهایی از سلطه، وابسته به امکانات ظاهری و ابزارهای مادی نیست، بلکه به نیروی معنوی، خودآگاهی و عزم جمعی متکی است. در چارچوب نظری فروم، این نگرش بیانگر «آزادی مثبت» است؛ آزادی‌ای که انسان را از احساس درماندگی، انفعال و ازخودیگانگی بیرون می‌آورد و او را به فاعلی خلاق و تاریخ‌ساز بدل می‌سازد. بنابراین، این بند از شعر سبزواری، با پیوند زدن اخلاق، ایمان و مقاومت، نشان می‌دهد که انسان آزاده در پرتو عشق به حقیقت و ایستادگی در برابر فرعونیان زمان، می‌تواند از محدودیت‌های بیرونی فراتر رود و به تحقق هویت اصیل و رهایی‌بخش خویش دست یابد.

جدول ۱. تحلیل ابیات بر اساس مفاهیم اریک فروم (آزادی، عشق، ازخودیگانگی و غیره)

بیت شعر	مفهوم کلیدی	آزادی (مثبت/منفی/گریز)	عشق	ازخودیگانگی (و رهایی از آن)	تحلیل خلاصه
در دیار ما مگر شیطان حکومت می‌کند/ وای من جز نقش اهریمن نمی‌بینم چرا؟	اعتراض به سلطه و زوال ارزش‌ها	آزادی مثبت: آگاهی	ضمنی: دغدغه کرامت انسان و پیوند با عشق متعهدانه.	ازخودیگانگی: تسلیم به اقتدار، محرومیت از خویشتن. رهایی: آگاهی انتقادی، مقاومت در برابر سلطه.	اعتراض به سلطه اهریمنی، نفی حکومت می‌کند/ وای من جز نقش اهریمن نمی‌بینم چرا؟
در ظلام شب خروش بام‌ها لرزه می‌افکند بر اندام‌ها/ نغمه الله‌اکبر	بیداری جمعی و مقاومت	آزادی مثبت: مشارکت فعال و مسئولانه در سرنوشت جمعی. آزادی	اجتماعی: همبستگی، مسئولیت نسبت به سرنوشت دیگران.	ازخودیگانگی: انفعال، ترس، ناتوانی. رهایی: خروش جمعی و «نغمه الله‌اکبر» نماد بیداری، همبستگی و رهایی از انفعال و ازخودیگانگی از	خروش جمعی و «نغمه الله‌اکبر» بام‌ها لرزه می‌افکند بر اندام‌ها/ نغمه الله‌اکبر

می‌بود/ خواب نوشین از سر خود کام‌ها	منفی: رهایی از سلطه خودکامگان.	همبستگی جمعی، تبدیل شدن به سوژه کنشگر.	طریق کنش آگاهانه و مسئولانه در سایه عشق اجتماعی.
از هر گران نقش خیانت آشکار است/ انگشت ابلیس زمان هر سو به کار است	افشای فریب و سلطه	آزادی منفی: نفی نیروهای بازدارنده اختیار و استقلال.	ضمنی: تقابل با خیانت، دغدغه عشق مولد و احترام.
جنان من! برخیز بر جولان برانیم/ زانجا به جولان تا خط لبنان برانیم.../	عشق اجتماعی و مقاومت در برابر رنج	آزادی مثبت: کنشگری آگاه و متعهد، مشارکت مسئولانه.	اجتماعی، مولد: مراقبت، مسئولیت، احترام، شناخت، همدلی.
عزم دارم نشکنم پیمان خود را با رسول/ عهد بستم نگسلم پیوند جان را از امام.../	تعهد آگاهانه و وفاداری به آرمان فعالانه به آرمان.	متعهدانه، مولد: وفاداری به پیشوایان دینی و یاران وطن، مراقبت، مسئولیت.	ازخودبیگانگی: انفعال، خودمحوری، وابستگی به عافیت. رهایی: غلبه بر خودمحوری، مشارکت در سرنوشت وطن.
ما خون‌بهای تواز دشمن می‌ستانیم/ از فرق این دیوانه گرزن می‌ستانیم / ...	اراده جمعی برای عدالت و مقاومت در تعیین سرنوشت.	آزادی مثبت: توانایی مشارکت فعال و مسئولانه در تعیین سرنوشت.	وفاداری، مسئولیت‌پذیری: پاسدداشت قربانیان، دفاع از کرامت انسان.
حکم جلودار است بر هامون بتازید/ هامون اگر دریا شود از خون بتازید.../	تبعیت آگاهانه از رهبری و آمادگی برای ایثار	آزادی مثبت: انتخاب آگاهانه، مشارکت مسئولانه (مشروط). اقتدار عقلانی: یاری‌رسان رشد و استقلال.	عشق به آرمان، وفاداری: آمادگی برای ایثار، وحدت ارادی با جمع.
با بذل جان از سعی خود حاصل گرفتی/ اجر جهاد خویش را کامل گرفتی	ایثار آگاهانه و مسئولانه	آزادی مثبت: تحقق توانایی‌های انسانی از طریق تعهد ارادی.	مولد، فداکارانه: عشق به انسان‌ها و آرمان مشترک.
تنگ بندید تنگه رزمگران را میان هر که زبونی کند در خور پیکار نیست	آمادگی برای مقاومت و نفی انفعال	آزادی مثبت: کنش سنجیده، مشارکت فعال، غلبه بر ترس.	ضمنی: وفاداری به جمع، مسئولیت‌پذیری.
تنگ بندید تنگه رزمگران را میان هر که زبونی کند در خور پیکار نیست	آمادگی برای مقاومت و نفی انفعال	آزادی مثبت: کنش سنجیده، مشارکت فعال، غلبه بر ترس.	ضمنی: وفاداری به جمع، مسئولیت‌پذیری.
تنگ بندید تنگه رزمگران را میان هر که زبونی کند در خور پیکار نیست	آمادگی برای مقاومت و نفی انفعال	آزادی مثبت: کنش سنجیده، مشارکت فعال، غلبه بر ترس.	ضمنی: وفاداری به جمع، مسئولیت‌پذیری.

بوی یاس سپید می شنوم / عطر خون شهید می شنوم ... /	شهادت، امید و تداوم حیات	آزادی مثبت: انتخاب آگاهانه مسیر حق و حقیقت، حتی در دل مرگ.	بارور: پیوند با آرمان‌ها و جامعه، نیروی زاینده.	از خود بیگانگی: انفعال، مرگ، باوری. رهایی: تداوم حیات، امید به عروج، کنشگری مسئولانه.	یاد شهادت، منبع الهام برای کنشگری مسئولانه و تحقق انسانیت در پرتو عشق و آزادی است؛ تضاد «یاس سپید» و «خون شهید» نماد آزادی مثبت و عشق بارور است.
نامرد مردی از تبار سفله حیمان/ نامردمی را بسته با ابلیس پیمان ... /	نمایش سیمای انحطاط انسانی دشمن	آزادی منفی: نفی نیروهای سلطه گر و ضد انسانی.	ضمنی: تقابل عشق مولد با ویرانگری و سلطه.	از خود بیگانگی حاد: گسست از سرشت انسانی، ویرانگری. رهایی: بازگشت به ارزش‌های انسانی، مقاومت.	شیطان‌نمایی دشمن، سازوکارهای سقوط به بیگانگی را آشکار کرده و ضرورت پایداری، وفاداری و بازگشت به ارزش‌های انسانی را به عنوان راه رهایی برجسته می‌سازد.
بگو آخر چه می‌خواهی تو ای جغد/ شبانه‌روز به بام خانه من ... /	مقاومت در برابر ویرانگری و نومیدی	آزادی مثبت: دفاع از کرامت و امکان زیست انسانی، مرزبندی.	ضمنی: دلبستگی به «خانه» (وطن)، میل به آبادانی و حیات.	از خود بیگانگی: غلبه گرایش‌های ویرانگر، نومیدی. رهایی: دفاع از هویت، امکان بازسازی.	طرد «جغد» (نماد ویرانی) نماد دفاع از هویت و اراده رهایی‌بخش برای حفظ امکان زیست انسانی و نفی از خود بیگانگی است.
آخر ای گرم اجل چند درنگ/ آخر ای دست قضا چند شکیب ... /	مواجهه با اضطراب وجودی و مقاومت درونی	آزادی مثبت: حفظ آگاهی، معنا و مسئولیت در شرایط دشوار.	ضمنی: پایداری برای حفظ پیوند با آرمان و حیات انسانی.	از خود بیگانگی: تسلیم به اضطراب، احساس محصورشدگی. رهایی: حفظ خودآگاهی، مقاومت درونی.	مواجهه با اضطراب و حفظ خودآگاهی در برابر نیروهای تهدیدکننده، امکان رهایی از از خود بیگانگی و تداوم هویت مقاوم را برجسته می‌سازد.
آری آری مرم وحشت‌زاست/ زندگی زیباست/ لیک مرگ ما/ مرگ ما پایان رنج ماست ... /	پذیرش تلخ مرگ در شرایط ستم	آزادی مثبت: (در تقابل با رهایی ظاهری) تلاش برای حفظ زندگی و رهایی اصلی.	زندگی دوستی: ارزش‌گذاری بر زندگی، نفی انفعال.	رهایی ظاهری (مرگ/ خواب) در مقابل رهایی اصلی (آگاهی، کنش).	تقابل «زندگی زیباست» با «مرگ پایان رنج»، ضمن بازتاب رنج انسان ستم‌دیده، بر ضرورت مقاومت برای حفظ زندگی و کرامت انسانی تأکید می‌کند.
در هوای دانه هر جا پا نهادم دام بود/ هر طرف بگریختم خون آشام بود ... /	جهان فریب، محاصره و از خود بیگانگی	آزادی مثبت: شناخت سازوکارهای سلطه و فریب (آگاهی انتقادی).	ضمنی: ضرورت بازگشت به پیوندهای اصلی انسانی و آزادی مثبت.	از خود بیگانگی: گرفتار شدن در دام‌های فریبنده، انقیاد. رهایی: شناخت فریب، آغاز مقاومت.	افشای جهان آکنده از فریب، ضرورت بیداری و مقاومت برای بازیابی هویت و آزادی از طریق شناخت سازوکارهای سلطه را برجسته می‌سازد.
سحر بر شاخه خشکیده گل/ به آهنگی غمین می‌خواند بلبل ... /	امید به رهایی در محاصره رنج	آزادی مثبت: نفی سازش با تاریکی، پافشاری بر آزادی و روشنایی.	زندگی دوستی: بقای حس حیات و میل به زیبایی در دل ویرانی.	از خود بیگانگی: تداوم ساختارهای رنج‌زا، انسداد اجتماعی. رهایی: نفی سازش با تاریکی، احیای روشنایی.	تقابل امید به رهایی با تداوم رنج، دعوت به نفی سازش با تاریکی و تلاش برای احیای روشنایی و آزادی از طریق کنش مسئولانه است.
ای شهید ظهر بیدار نماز/ خونت از محراب حق جوشید باز ... /	شهادت به‌عنوان الگوی انسانی	آزادی مثبت: غلبه بر ترس، انفعال و خودمحوری، تعهد به ارزش‌های انسانی.	بارور: عشق زاینده، ساری و رهایی‌بخش، پیوند با جمع و آرمان.	از خود بیگانگی: انفعال، خودمحوری، رخوت.	شهادت، اوج پیوند میان عشق، آزادی و رهایی از بیگانگی است؛ شهید الگوی انسان

رهای: بازگشت به معنا، مسئول، زندگی دوست و تحقق خویشتن. معناآفرین است.					
شمع ره خلق بودن شعله بر سر داشتن/ گر بقای دین را خواند به قربانگاه عشق... /	ایثار، هدایت	آزادی مثبت: انتخاب	بارور: مراقبت، مسئولیت، تعهد به رشد دیگری، خدمت به جمع.	ازخودبیگانگی: ایتار آگاهانه، تجلی «آزادی	مبت، «عشق بارور» است که انسان را از خودخواهی رها غلبه بر خودخواهی، پیوند با ارزش های متعالی. جمع، پاسداری از دین، عدالت و آزادی قرار می دهد.
ازخون شقایق ها گلگون شده دامن ها/ وقت است یفشانیم خوابه به مکان ها... /	مقاومت در برابر	آزادی مثبت: کنشگری	بارور: عشق به آزادی و زیست اصل، تعهد جمعی به مقاومت.	ازخودبیگانگی: انفعال، تسلیم در برابر نیروهای ویرانگر. رهای: پیوند خلاق با جهان، تعهد به حفظ ارزش ها.	فراخوان به کنشگری و پاسداری از میراث شهدا، رهایی از بیگانگی و تحقق هویت جمعی آزاد را در بستر مبارزه با ساختارهای سلطه تبیین می کند.
تا گردش زمانه و لیل و نهار هست/ نام حسین هست و حسینی شعار هست... /	جاودانگی نهضت	آزادی مثبت: ایستادگی در برابر ظلم، تعهد به حقیقت و عدالت.	متعهدانه: عشق به ارزش های انسانی و دینی، پیوند با جمع و تاریخ.	ازخودبیگانگی: انفعال، تسلیم در برابر ستم. رهای: وفاداری به آرمان عدالت، مقاومت مستمر.	نهضت حسینی، الگوی جاودانه برای پایداری، عدالت خواهی و رهایی از ازخودبیگانگی است؛ مقاومت در برابر ظلم، تجلی «آزادی مثبت» و عشق متعهدانه.
خود نرفتم ره عشق و کسی ما را برد/ در پی قافله بانگ جرسی ما را برد... /	گذار وجودی از	آزادی مثبت: گشودگی	بارور: عشق متعهدانه، پیوند با نیروهای حیات بخش.	ازخودبیگانگی: انفعال، رخوت، تهی شدن از جوهر اصل. رهای: پیوستن به قافله مقاومت، احیای حیات اصل.	«مرگ» نماد ازخودبیگانگی است؛ «نفس عیسی» و «بانگ جرس» نماد رهایی از انفعال از طریق عشق متعهدانه و پیوستن به قافله مقاومت.
شیوه مردی نباشد در بر مردان عالم/ کوس مردی کوفتن نامردمی آغاز کردن... /	اخلاق مقاومت و	آزادی مثبت: تحقق خویشتن از مسئولیت پذیری، حقیقت جویی.	حقیقت جویی: پیوند با حقیقت، نفی فریب و قدرت طلبی.	ازخودبیگانگی: شخصیت اقتدارطلب، بازتولید سلطه. رهای: انطباق ادعا و عمل، اراده رهایی بخش.	نقد «کوس مردی» بر اصالت اخلاقی مقاومت و «آزادی مثبت» تأکید دارد؛ رهایی از سلطه به نیروی معنوی، خودآگاهی و عزم جمعی متکی است.

نتیجه گیری

نتایج این پژوهش نشان داد که شعر پایداری حمید سبزواری، افزون بر کارکرد سیاسی، حماسی و ایدئولوژیک خود، واجد لایه های عمیق انسان شناختی و روان شناختی است و می توان آن را در پرتو انسان گرایی روان کاوانه اریک فروم، به مثابه متنی معطوف به تبیین فرایند رهایی انسان از سلطه، انفعال و ازخودبیگانگی خوانش کرد. تحلیل ابیات منتخب نشان داد که مؤلفه های «آزادی

مثبت»، «عشق بارور» و «رهایی از ازخودبیگانگی» در شعر سبزواری نه به صورت مفاهیمی انتزاعی، بلکه در قالب تصاویر حماسی، نمادهای دینی، خطاب های انگیزاننده و ساختارهای تقابلی بازنمایی شده اند. در این اشعار، آزادی غالباً از سطح رهایی سلبی از سلطه فراتر می رود و به معنای کنش آگاهانه، انتخاب مسئولانه، تعهد اجتماعی و مشارکت فعال در سرنوشت جمعی درمی آید. از این منظر، سوژه شعری سبزواری انسانی است که در

متن مبارزه، نه تنها با استبداد و ستم بیرونی رویارو می‌شود، بلکه هم‌زمان از ترس، عافیت‌طلبی، انفعال، خودمحوری و گسست وجودی نیز عبور می‌کند.

همچنین، یافته‌ها بیانگر آن است که مفهوم عشق در جهان شعری سبزواری، عمدتاً در هیئت عشقی اجتماعی، آرمان‌مدار و مسئولانه ظهور می‌یابد؛ عشقی که با همبستگی، وفاداری، ایثار، حمایت از مظلومان و پیوند با سرنوشت جمعی معنا پیدا می‌کند و از این حیث، با تلقی فروم از «عشق مولد» هم‌خوانی دارد. در برابر، نیروهای سلطه‌گر، خودکام، خائن و ویرانگر در شعر او به‌منزله نموده‌های بیگانگی انسان از خویشستن، دیگری و ارزش‌های حیات‌بخش تصویر می‌شوند. بدین ترتیب، تقابل میان جبهه مقاومت و نیروهای ضدانسانی در این اشعار، صرفاً تقابلی سیاسی یا تاریخی نیست، بلکه تقابلی میان دو شیوه بودن است: یکی مبتنی بر عشق، آگاهی، مسئولیت و آزادی، و دیگری مبتنی بر سلطه، ویرانگری، انقیاد و ازخودبیگانگی. بر این اساس، می‌توان گفت که شعر سبزواری با صورت‌بندی الگویی از انسان متعهد، آرمان‌گرا و کنشگر، به بازتولید نوعی اخلاق مقاومت یاری می‌رساند که در repression, cultural subjugation, and social injustice (8-10). Within this tradition, Hamid Sabzevari occupies a prominent position because his poetry combines revolutionary discourse, religious symbolism, collective memory, epic rhetoric, and ethical commitment. Previous scholarship has examined his poetry from comparative, ideological, historical, and thematic perspectives, emphasizing its revolutionary concepts, political functions, and affinities with other resistance poets (1, 2, 22). Nevertheless, the psychological and anthropological dimensions of his resistance poetry have received comparatively less systematic

آن، رهایی بیرونی و رهایی درونی از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که خوانش شعر حمید سبزواری بر مبنای آرای اریک فروم، افق تازه‌ای برای فهم ماهیت ادبیات پایداری می‌گشاید و آن را از سطح بازتاب رویدادهای سیاسی به سطح بازنمایی فرایندهای عمیق انسانی ارتقا می‌دهد. از این رو، شعر پایداری در آثار سبزواری را باید نه فقط عرصه اعتراض و بسیج اجتماعی، بلکه میدان تکوین سوژه‌ای دانست که در پرتو خودآگاهی، عشق متعهدانه و آزادی مسئولانه، در مسیر تحقق خویشستن و بازیابی کرامت انسانی حرکت می‌کند. بنابراین، ظرفیت نظری اندیشه فروم در تحلیل متون ادبی مقاومت، به‌ویژه در حوزه شعر انقلاب اسلامی، قابل توجه است و می‌تواند زمینه مطالعات بینارشته‌ای گسترده‌تری را در پیوند میان ادبیات، روان‌شناسی اجتماعی و فلسفه انسان‌گرایانه فراهم سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This study examines the representation of freedom, love, and liberation from alienation in the resistance poetry of Hamid Sabzevari through the theoretical framework of Erich Fromm's psychoanalytic humanism. Resistance literature has commonly been approached as a literary field concerned with oppression, collective struggle, ideological confrontation, social mobilization, and the preservation of historical memory. In Persian literary studies, resistance poetry has likewise been interpreted as a mode of expression through which societies articulate opposition to domination, foreign aggression, political

attention. This theoretical gap becomes particularly significant when Sabzevari's poetic representation of the resistant human being is considered not merely as a political subject confronting external domination, but also as a psychological and existential subject struggling against fear, passivity, dependence, self-loss, despair, and alienation. Fromm's humanistic psychoanalysis provides a productive conceptual framework for such an interpretation because it situates human personality within the interaction of psychological needs, social structures, cultural pressures, freedom, authority, love, responsibility, and the possibility of self-realization (3, 6, 7). From this perspective, the present study seeks to demonstrate that resistance in Sabzevari's poetry is not restricted to opposition against political tyranny or historical aggression, but also functions as a symbolic and ethical process through which the human subject moves from submission toward awareness, from isolation toward solidarity, and from alienation toward meaningful participation in collective life.

The theoretical foundation of the study rests primarily on Fromm's distinction between negative and positive freedom, his analysis of mechanisms of escape, his conception of productive love, and his critique of alienation in modern social life. According to Fromm, freedom has a fundamentally dialectical character: liberation from traditional bonds, external domination, and coercive authority can create autonomy, but it can also produce

insecurity, isolation, anxiety, and helplessness if the individual is unable to transform freedom into an active and productive mode of existence (6). In this sense, negative freedom refers primarily to emancipation from external constraints, whereas positive freedom involves the active realization of human capacities through responsible choice, creative action, meaningful work, and authentic relationships. When the individual fails to endure the burden of freedom, mechanisms such as authoritarian submission, destructiveness, and conformist assimilation may emerge as attempts to escape existential insecurity (6). This conceptual distinction is especially relevant to resistance poetry because literary representations of struggle may either reinforce passive obedience to authority or articulate forms of conscious and responsible commitment. Fromm's theory of love further deepens this framework by defining mature love not as emotional dependence or possessive attachment, but as a productive orientation grounded in care, responsibility, respect, and knowledge (7, 14). In contrast to narcissistic, dependent, or exploitative forms of attachment, productive love enables the individual to transcend self-centered isolation while preserving autonomy and individuality. Fromm's understanding of human flourishing is therefore closely tied to overcoming alienation, which he associates with the estrangement of individuals from themselves, others, their work, their values, and the

meaningful dimensions of existence (24, 25). Such alienation becomes especially acute when individuals submit to external systems of domination, define themselves according to socially imposed roles, or turn themselves and others into instruments. Fromm's humanistic ethics consequently views the productive orientation, meaningful relatedness, and life-affirming action as essential conditions for a sane and humane existence (7). These concepts provide a coherent interpretive lens through which Sabzevari's resistance poetry can be examined as a literary discourse concerned with freedom, commitment, solidarity, self-transcendence, and the struggle against psychological and social forms of dehumanization.

Methodologically, the study adopts a descriptive-analytical approach and focuses on selected verses from Hamid Sabzevari's resistance and revolutionary poetry. The poems were chosen on the basis of their explicit or implicit relevance to the central categories of the study, including domination, freedom, fear, responsibility, sacrifice, solidarity, love, oppression, betrayal, passivity, collective action, martyrdom, moral commitment, and the recovery of authentic identity. The analytical process involved close reading of poetic language, imagery, symbolic oppositions, rhetorical structures, religious and historical references, imperatives, collective pronouns, and semantic contrasts. Particular attention was paid to poetic configurations in which resistance is represented not simply as

military or political confrontation, but as a transformation of subjectivity. Sabzevari's poetry frequently constructs semantic oppositions between darkness and light, sleep and awakening, humiliation and struggle, betrayal and loyalty, death and life, isolation and collective belonging, and submission and responsible action. These oppositions were interpreted in relation to Fromm's concepts of positive freedom, productive love, authoritarianism, destructiveness, conformity, life orientation, and alienation. In several poems, the use of the collective pronoun "we," repeated imperatives, and appeals to shared religious or national values transforms the isolated individual into a participant in a collective moral project. In other poems, figures such as the tyrant, traitor, demon, predator, or destroyer symbolize structures and agents of domination that reduce human beings to objects and undermine autonomy. Sabzevari's symbolic lexicon also frequently associates resistance with awakening, light, movement, sacrifice, and vitality, while associating alienation with darkness, passivity, fear, self-interest, betrayal, and surrender. These poetic patterns were examined not as direct illustrations of Fromm's theory, but as literary structures that can be meaningfully interpreted through a Frommian humanistic framework. The analysis therefore remained attentive both to the autonomy of the poetic text and to the explanatory possibilities of psychoanalytic humanism.

The findings indicate that freedom in Sabzevari's resistance poetry is represented predominantly as a positive and ethically grounded form of human agency rather than as the mere absence of external domination. Although many poems clearly articulate negative freedom through opposition to tyranny, occupation, repression, and authoritarian control, the more significant pattern is the transition from liberation-from toward liberation-for: liberation for responsible action, collective participation, moral choice, social commitment, and the defense of human dignity. This transition corresponds closely to Fromm's distinction between negative and positive freedom (6). In Sabzevari's poetic world, the free subject is not an isolated individual who simply escapes external control, but one who consciously enters into meaningful commitments and accepts responsibility for collective destiny. Expressions of determination, covenant, loyalty, struggle, and perseverance repeatedly present freedom as a capacity for choosing values and acting upon them. Such representations can also be read in relation to Fromm's distinction between rational and irrational authority. Where leadership is embraced through conscious commitment to shared values, it may function as a structure of meaningful coordination; where obedience suppresses judgment and autonomy, however, it risks reproducing alienation and authoritarian dependence. The poetry repeatedly negotiates this tension by

emphasizing awareness, ethical responsibility, and purposeful participation. Furthermore, images of awakening, uprising, movement, and collective voice frequently symbolize the transformation of passive subjects into agents of history. The night, silence, and sleep associated with domination are countered by cries, public voices, religious invocations, and collective action. This movement from passivity to participation represents one of the clearest forms of Frommian positive freedom in the poems. Sabzevari's resistant subject is therefore not merely someone who rejects oppression, but someone who reconstructs identity through responsibility, solidarity, and active commitment. This dimension distinguishes the poetry from a purely reactive political discourse and reveals its deeper anthropological concern with the formation of an autonomous yet socially connected human being.

The analysis further demonstrates that love occupies a central but often indirect position in Sabzevari's resistance poetry. Rather than being confined to romantic or private affection, love appears as a social, religious, ethical, and collective force that connects the individual to others, to the oppressed, to the homeland, to spiritual ideals, and to historical memory. This representation strongly resembles Fromm's concept of productive love, which is based on care, responsibility, respect, and knowledge and which enables individuals to transcend isolation without losing autonomy (7, 14). In Sabzevari's poems, love is frequently

expressed through loyalty, sacrifice, solidarity, compassion for suffering communities, defense of the oppressed, and willingness to accept personal risk for collective values. It therefore functions as a productive and life-affirming energy rather than as passive sentiment. Even images of martyrdom are often structured around this logic: sacrifice is valued not because death itself is glorified, but because self-transcendence is associated with the preservation of life, justice, faith, dignity, and communal meaning. This life-oriented reading is consistent with Fromm's distinction between productive life affirmation and destructive orientations. At the same time, the poems represent alienation through a wide range of symbolic and ethical forms, including betrayal, fear, conformity, self-interest, passive submission, despair, domination, and destructiveness. The alienated subject is frequently depicted as one who has lost the capacity for ethical relation and has become an instrument of power, violence, or deception. By contrast, liberation from alienation is represented through critical awareness, resistance, ethical commitment, meaningful belonging, and productive love. In this regard, Sabzevari's poetry constructs a moral anthropology in which authentic humanity is achieved through the integration of autonomy and solidarity. Such a vision also resonates with broader humanistic approaches in twentieth-century psychology that emphasize self-realization, meaningful growth, and the fulfillment of human potential (3, 4, 16). The

resistance subject is therefore portrayed as one who overcomes both external oppression and internal fragmentation through active participation in a shared ethical world.

In conclusion, the study shows that Hamid Sabzevari's resistance poetry possesses a substantial psychological and anthropological depth that extends beyond its established political, revolutionary, historical, and ideological functions. Through a Frommian reading, resistance emerges as a multidimensional process in which external struggle against domination is inseparable from the internal struggle against fear, passivity, self-centeredness, dependency, and alienation. Positive freedom is represented through conscious choice, moral responsibility, social participation, and purposeful commitment rather than through detachment from all forms of belonging. Productive love appears as solidarity, sacrifice, care, loyalty, and responsibility toward others, while alienation is represented through submission, betrayal, destructive power, isolation, and the loss of authentic selfhood. The resistant human being in Sabzevari's poetry is therefore constructed as an active, meaning-oriented, socially connected, and morally responsible subject who seeks to realize freedom not outside society, but through a transformed relationship with society and with others. This interpretation also reveals that the ethical force of Sabzevari's poetry lies in its attempt to connect liberation with human dignity,

solidarity, and self-transcendence. Resistance becomes meaningful not merely because it defeats an external adversary, but because it enables the subject to overcome internalized forms of domination and recover a sense of authentic agency. Accordingly, the poetry can be understood as a literary space in which political resistance, ethical commitment, and psychological liberation converge. Such a perspective broadens the analytical possibilities of resistance literature by demonstrating that its significance lies not only in documenting historical conflict or mobilizing collective sentiment, but also in representing processes of subject formation, human flourishing, and liberation from alienation. The application of Fromm's psychoanalytic humanism to Sabzevari's poetry thus opens a productive interdisciplinary path for future studies at the intersection of literature, social psychology, ethics, and humanistic philosophy.

References

1. Nowrouzi A. A Comparative Study of Hamid Sabzevari's Poetry and Resistance Poets. *Resistance Literature Quarterly*. 2019;5(1):45-60.
2. Ahmadi M. Reflection of Revolutionary Concepts in the Poetry of Hamid Sabzevari. *Cultural Studies*. 2016;7(3):112-30.
3. Karimi A. *Humanism in Twentieth-Century Psychology*. Tehran: Roshd; 2018.
4. Schultz D, Schultz SE. *Theories of Personality*: Virayesh Publishing Institute; 1999.
5. Fromm E. *The Dogma of Christ*. Tehran: Morvarid; 2009.
6. Fromm E. *Escape from Freedom*. Tehran: Franklin; 1987.
7. Fromm E. *Man for Himself*. 3 ed. Tehran: Behjat; 1992.
8. Shokri Y. *Resistance Literature: Cultural and Artistic Institute Publications*; 1987.
9. Mirsadeghi J. *Resistance Literature*. Tehran: Scientific and Cultural Publishing; 1998.
10. Sangari MR, editor *Resistance Literature 2004*: Tarbiat Modares University.
11. Moin M. *Moin Persian Dictionary*. Tehran: Amir Kabir; 2003.
12. Ibn Manzur MiM. *Lisan al-Arab*: Dar Sader.
13. Nourbakhsh J. *Dictionary of Mystical Terms*. Tehran: Nematollahi Khaniqah; 2005.
14. Fromm E. *The Art of Loving*. 14 ed. Tehran: Morvarid; 1991.
15. Sternberg RJ. A Triangular Theory of Love. *Psychological Review*. 1986;93(2):119-35.
16. Maslow AH. *Motivation and Personality*. Mashhad: Astan Quds Razavi; 1996.
17. Anvari H. *The Great Sokhan Dictionary*. Tehran: Sokhan; 2011.
18. Moin M. *Persian Dictionary*. Tehran: Amir Kabir; 1985.
19. Rampuri SA. *Anandraj Dictionary*: Amir Kabir; 2014.
20. Raghīb al-Isfahani HiM. *Mufradat Alfaz al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Ilm; 1991.
21. Sajjadi SJ. *Dictionary of Islamic Teachings*: Scientific and Cultural Publishing; 1982.
22. Kazemi MK. *Ten Poets of the Revolution*. Tehran: Soureh Mehr; 2014.
23. Sabzevari H. *Sorud-e Sepid*: Kayhan; 1988.
24. Fromm E. *The Sane Society*. 2 ed. Tehran: Firouzeh; 2007.
25. Fromm E. *Behnam-e Zendegi*. Tehran: Firouzeh; 2007.